

تجدید

سال دوم
۱-۲

شماره چهارم
شماره چهارم

(محتوای این شماره به شرح زیر است)

پدیده تاریخی

تغییرات اجتماعی

مطالعه تطبیقی

نقدها و بررسیها

مطالعات علمی

مطالعات تاریخی

مطالعات اجتماعی

مطالعات علمی

مطالعات تاریخی

مطالعات اجتماعی

مطالعات علمی

مطالعات تاریخی

مطالعات اجتماعی

مطالعات علمی

مطالعات تاریخی

مطالعات اجتماعی

مطالعات علمی

مطالعات تاریخی

مطالعات اجتماعی

مطالعات علمی

مطالعات تاریخی

مطالعات اجتماعی

مطالعات علمی

مطالعات تاریخی

مطالعات اجتماعی

مطالعات علمی

مطالعات تاریخی

ایادگار

ایادگار

مجله ماهیانه ادبی و علمی و تاریخی

مدیر مسئول

عباس قبال

سوم

خانه

تلاش

عظیم

اقوام

ن اند

برائی

نظیر

ن این

د دارد

وجود

مقدور

آن

واست

صاحب

مدیر

سیا

چوب

دیده

نواحی

بعلاوه

ورشید

ناه این

از آن

فهرست مندرجات

۶-۱	کتابهای خواندنی
۶	نصیحت صاحب‌دیوان بپسرش (شعر)
۱۸-۷	سیراف قدیم
۳۶-۱۹	کتاب شاهد صادق
۴۱-۳۷	شرح یکی از ابیات حافظ ببارة رکن‌الدین و قبر و
۵۰-۴۷	مکتوبی از میرزا طاهر نصرآبادی بقلم آقای پرتو بیضائی
۵۰	درد دل عاشق بمعشوق از انیرالدین اخسیکتی
۵۷-۵۱	چند روزنامه در عهد ناصرالدین شاه بقلم آقای صدر هاشمی
۶۹-۶۸	عشایر خوزستان بقلم آقای مهندس قائم مقامی
۷۳-۷۰	ما و خوانندگان
۸۰-۷۴	مطبوعات تازه

سال دوم

آخر ماه

سال

در عرض

مقایسه بیار

که آن قسمی

باید بمطالع

منحرف بو

البت

نیست و بخ

خواندنی ند

غر

است که

کننده نباش

محص

یادگار

آذر ماه ۱۳۲۴ - دی الحجه ۱۳۶۴ - محرم ۱۳۶۵ - نوامبر - دسامبر ۱۹۴۵

سال روز

کتابهای خواندنی

اگر نسبت با مردم ممالک متمدنه عالم ایرانی را در نظر بگیرد و مقدار آنچه را در عرض سال خوانده است با مبلغ خواننده‌های هر يك از افراد ملل متمدنه درمیزان مقایسه بیاورد خواهید دید که ایرانی در سال چیزی نخوانده است و معنی این نکته اینست که آن قسمت از عمر هر فرد سعادت خواه کنجکاو که خواهی نخواهی در این دنیای امروزی باید بمطالعه و کسب معلومات و درك حقایق بگذرد بیاطل گذشته و یا از راه حقیقی خود منحرف بوده است.

البته هیچگاه نباید تصور کرد که نتیجه این وضع اینست که ایرانی کتاب خوان نیست و بخواندن و مطالعه کردن عشقی ندارد بلکه باید گفت که مردم با سواد ما کتاب خواندنی ندارند و از این حیث در نهایت فقر و تنگدستی بسر میبرند.

غرض ما از کتاب خواندنی هم مطلق کتاب است برای خواندن و هم کتابی است که واقعاً بخواندن بیرزد و ضایع کننده عمر و مفسد ذهن و از راه بیراه کننده نباشد.

محصلی را در نظر بگیرید که تازه از مدرسه متوسطه یا عالی بیرون آمده و در

ضمن تحصیل شوق مطالعه و تکمیل در او تولید یافته و حالیه میخواید روز بروز بیشتر بر سرمایه علمی و ادبی خود از راه کتاب خواندن و تتبع آثار گذشتگان و مقایسه مطالب کتابها با یکدیگر بیفزاید و مردی محقق و عمیق بار آید. این چنین شخص برای خواندن و مطالعه کردن از کجا کتاب بیاورد؟ آیا مثل ممالک خارجه در هر محله و مدرسه کتابخانه‌های عمومی وجود دارد که کتب اصلی مطالعه و کار و شاهکارهای ادبی و علمی درجه اول را باسانی و مجانی در دسترس عامه بگذارند تا کتابخوانان که استطاعت خرید کتاب ندارند بیچاره و سرگردان نمانند و براحت و فراغت هر کتاب را که طالبند بخوانند و در مقابل معرفی یا ضمانت مختصری بمنزل خود ببرند؟ یا آنکه دولت کتاب را هم در عداد حوائج روزانه مردم آورده و برای آنکه دهان و ذهن عامه نیز مانند معده ایشان بی غذا و بدنشان بی لباس نماند و بتدریج از شدت نیازمندی نمیرد و از کار نیفتد تدبیری عاجل برای آن می‌اندیشد و برفع این احتیاج مبرم پی میبرد؟

بدبختانه چون هیچیک از این دو وسیله در مملکت ما مهیا نیست و کیسه خالی محصل شائق تکمیل نیز توانائی خریدن کتب لازمه را ندارد همیشه محتاج و سرگردان میماند و بالنتیجه یا کم کتاب میخواند یا بعلت دسترسی پیدا نکردن بکتابهای خوب و مورد احتیاج او دست بکار خواندن آن کتب و اورا قی میزند که ارزان تر و آسان تر فراهم میشود بهمین جهت هم تفرقه و تشتت در راه تحقیق و تکمیل برای او پیش می‌آید و هم يك قسمت از عمر او بخواندن لاطائلانی که فقط روی کاغذ را سیاه کرده و حتی يك بار خواندن نیز نمی‌ارزند میگذرد.

اگر واقعاً دولتی دورانیش و کار آگاه داشتیم که سیاستی مشخص در باب علم و فرهنگ و دستوری معین در این مرحله داشت. اولین و مهمترین وظیفه خود را تهیه کتاب خواندنی برای مردم قرار میداد و دوائی شافی در رفع این خطر که مانع عمده بیدار شدن و عالم شدن عامه و توسعه دامنه معرفت و معلومات عمومی است می‌اندیشید. کتاب خواندنی برای ما از سه رشته بیرون نیست. يك رشته کتب ادبی و تاریخی و لغوی قدیمی خود ماست که از بزرگان و قدمای ما بجا مانده و مدار ملیت و زبان

و تاریخ و ادبیات ما بر آنهاست و هیچ ایرانی نیست که بتمام یا قسمت مهمی از آنها نیازمند نباشد، رشته دیگر کتب خارجی یا ترجمه‌های آنهاست و رشته سوم کتبی که باید متناسب زمان و بمصلحت روز بدست مؤلفین ایرانی برای مدارس یا عامه مردم تألیف یابد.

از کتب رشته اول یعنی تألیفات قدما بدبختانه چنانکه همه میدانند و ما هم مکرر گفته و نوشته‌ایم قسمت اعظم همچنان بحال نسخه‌های خطی و نادرالوجود در کتابخانه‌های دور دست یا پیش اشخاصی مخصوص مانده و دسترسی همه کس بآنها میسر نیست، آنها هم که سابقاً چاپ شده امروز بعلت کمیابی نسخه و عدم تجدید طبع بقدری نایاب و گران قیمت شده‌اند که کمتر کسی استطاعت خرید چند جلد از آنها را دارد.

تصور بفرمائید یکی از جوانانی که تازه از تحصیل فراغت یافته و باصطلاح امروز مثلاً پایه یک دبیری یا استادی رسیده و حقوق مادی این مقام را هم دریافت میدارد بخواهد برای اسباب کار تکمیل و تدریس خود چند جلد کتاب چاپی لازم از نوع همین کتب قدما جهت خویش خریداری نماید، بی اغراق تمام حقوق یک ساله او برای اجرای این نیت وافی نخواهد بود مثلاً اگر از نوع لغت بیک جلد برهان قاطع با فرهنگ انجمن آرای ناصری و از جنس کتب تاریخ عمومی بیک دوره روضه الصفا یا حبیب السیر و از زمره کتب ادبی بیک دوره مجمع الفصحاء و از دواوین معتبره بیک شاهنامه و یک سعدی و یک نظامی و یک مثنوی و یک حافظ و سه چهار کتاب معتبر دیگر از همین گونه کتب لازم احتیاج پیدا کند و بخواهد آنها را با پول بخرد باید مبلغی نیز مقروض گردد و هنوز قدم اول را در تحصیل ادب و تهیه کتب ادبی برداشته بنکبت آن گرفتار آید.

علاوه بر اینکه از این نوع کتاب در این بیست سی ساله اخیر چیز قابلی از خطی بصورت چاپی در نیامده آنها هم که در عهد ناصری یا قبل از مشروطیت بزور طبع آراسته شده بودند حالیه بتدریج چنان نایاب و عزیزالوجود گردیده که برای تهیه یک نسخه از آنها باید بسیار گردید، تازه اگر یک نسخه مستعمل و مندرسی از آن بدست

آید بقیمتی است که پرداخت آن از عهده کيسه‌های ضعیف و نوجان محصلین و معلمین کم حقوق بیرون خواهد بود. قیمت دو جلد مجمع الفصحاء موقعیکه تازه بچاپ رسیدم بود یا عالم‌آرای عباسی از ۳۰ الی ۳۵ ریال تجاوز نمی‌کرد در صورتیکه امروز قیمت نسخه مستعمل آنها به ۱۵۰۰ الی ۲۰۰۰ ریال بلکه بیشتر رسیده است.

اما از رشته دوّم کتابهای خواندنی کتب خارجی یا کتب عربی و فارسی مطبوعه در خارجه پیش از جنگ نسبة هم بکثرت بدست می‌آمد و هم قیمت‌هایی عادلانه داشت و اگرچه امروز این حال نیز مثل بسیاری از احوال دیگر صورتی غیر عادی پیدا کرده لیکن امید است که باز همینکه اوضاع بحال سابق برگردد وضع پیش از جنگ اعاده یابد مثلاً کتاب انساب سمعانی که بجای ۳۵ ریال قیمت اوّلی آن به ۵۰۰۰ تا ۴۰۰۰ ریال بفروش میرسد بقیمت سابق خودیا بقیمتی قدری بیشتر بمعرض فروش گذاشته شود ترجمه کتابهای خارجی و تألیف کتبی مفید و مناسب بقلم مؤلفین ایرانی وضعی خاص دارد و اگرچه ممکن است کسانی بذوق شخصی کتبی را از زبانهای بیگانه فارسی ترجمه یا کتابهایی در نتیجه مطالعات و تحقیقات خود باین زبان تألیف و بخرج خود بچاپ برسانند لیکن این کارهم بدون هدایت و معاونت دولت آن روش صحیح و وسعت دامنه‌ای را که مورد نیاز عمومی است پیدا نمیکند و بسرعت و بمقداری که محتاج الیه است کتاب مفید در اختیار مردم کتابخوان نمیگذارد.

نگارنده تا یاد دارم در وزارت فرهنگ اداره‌ای بنام دارالتألیف یا نگارش وجود داشته و هر سال نیز مبالغی هنگفت در وجه مخارج آن پرداخته شده است اما اگر محصول مفید این اداره را در مدتی که باین اسامی بر جا بوده از لحاظ تهیه کتب و مطبوعات سودمند خواندنی بحساب بیاورید و آنرا از این حیث با «لجنة التألیف والترجمة» در قاهره یا مطبوعات مجمع علمی عربی دمشق مقایسه نمائید چیز قابل بشمار نخواهد آمد بلکه کتبی مفیدی که در زمان ناصرالدین شاه بتوسط اداره انطباعات منتشر شده و هم امروز مردم از آنها استفاده بسیار میکنند و آنها را بقیمت‌های گزاف می‌خرند از جهت اهمیت موضوع و اعتبار علمی بر يك مشت کتابهای درسی کم قدر و مطبوعات

سفارشی و
رسیده بمر
انشاء آنها
نباید مقص
وزارت فر
پیدا کردن
آنها احتیاج
و خواندن
دردی را
برای شخص
و دست او
دیگر کاری
و از این
از بسیاری
افزوده شو
دم
کردن مقد
و حلّ مش
خواندنی ا
و علقه قلب
کاهل تنبل
وجود آمد
بر روی ا

سفارشی و فرمایشی یا تجارتي که در این سنوات اخيره بتوسط وزارت فرهنگ بچاپ رسیده بمراتب رجحان دارد .

اهتمام در اصلاح کتب درسی و نظارت در صحت و تناسب مطالب و سلامت انشاء آنها البته وظیفه وزارت فرهنگ است لیکن سعی و هم این چنین وزارتي تنها نباید مقصور بطلی این مرحله ابتدائی از کار تهیه و نشر کتاب باشد بلکه وظیفه اصلی وزارت فرهنگ تهیه و طبع و نشر آن کتابهای اساسی است که مردم پس از آنکه سواد پیدا کردند برای رفع جهل و تکمیل معرفت و تهذیب نفس و تفریح خاطر بخواندن آنها احتیاج دارند و تا آنها نباشد ولو آنکه تمام اهل این مملکت صدی صد سواد نوشتن و خواندن را پیدا کنند و روش صحیح الفبا را در کوتاه ترین وقت بیاموزند باز هیچ دردی را دوا نخواهند کرد چه این میزان از سواد حتی معلوماتی در حدود متوسطه برای شخص بمنزله همان یکی دو سال شیر خوردن طفل است که تازه پای او برای برخاستن و دست او برای جنبش بطرف پیش و پس آماده میشود و چون با این مقدار توانائی دیگر کاری از آنها ساخته نیست هیچکس هم نباید از این پاها توقع سیر و گشتی طولانی و از این دستها امید برداشتن بارهائی سنگین داشته باشد بلکه این دست و پاها باید از بسیاری غذاهای سالم و گوارای دیگر استفاده کنند تا بطول زمان بر قدرت و قوت آنها افزوده شود و قدرت و قوت انجام دادن کارهائی بزرگ در آنها بتدریج بوجود آید .

دماغ مردم نیز همین حال را دارد و بمجرد تولید سواد خواندن و نوشتن و نقش کردن مقداری عبارت و اصطلاح بر صفحه ساده آنها نمیتوان در راه بردن بار زندگانی و حل مشکلات امور اجتماعی از آنها فایده برداشت بلکه باید از راه تهیه کتابهای خواندنی اساسی و رفع موانعی که در این راه دارند آنها را در خط مطالعه دائمی و عشق و علاقه قلبی نسبت بکتاب نگاه داشت و نگذاشت که بهانه ای بدست نفوس خودسر و مردم کاهل تنبل بیفتند و باین جهت رشته الفتی که بین شاگردان مدارس و کتاب در مدرسه بوجود آمده در زندگانی اجتماعی قطع شود و بتدریج باب تکمیل معلومات و ادامه مطالعه بر روی ایشان مسدود گردد .

دولتی که در این قبیل مصالح اجتماعی نقشه‌ای درست دارد و جز در راه خیر و صلاح عامه قدمی برنمیدارد نهایت کوشش را بخرج میدهد که اولاً مردم را بهر تدبیر و تشویقی که میداند کتابخوان کند سپس با خرج هر مبلغ که لازم باشد بکوشد که کتاب خواندنی جهت غذای روح و مغز در اختیار ایشان بگذارد بعبارة آخری این قبیل دولتها میکوشند که مردم را تریاکی کتاب کنند (از استعمال این اصطلاح از خوانندگان کرامی معذرت میخواهیم) و پس از آنکه ایشان را باین مرحله رساند برای دفع خمار این معتادین یا کسانی که بطیب خاطر راحت نفس خود را در قبول این عادت دیده‌اند این معجون را بمقدار وافر و بقیمت ارزان در بازار عرضه فراهم نماید و هر سال نیز جنس آنرا بهتر و جالب‌تر نماید. اگر تریاکی عادی از راه سفسطه و کوتاه بینی هوای هر دردی را برای هر کسی در هر جای دنیا استعمال تریاک میداند ما با معجزاتی که از کتاب در دنیا دیده و هم الآن نیز می‌بینیم بی‌واهمه آنکه يك کتاب نخواند یا دشمن کتاب ما راهم سفسطه‌کار بدانند میگوئیم که تا ایرانی تریاکی کتاب نشود و کتاب درست خواندنی بقدر وافی در دسترس نداشته باشد از چاره بسیاری از دردهای مهلك از جمله درد خانمانسوز تریاک نخواهد رست.

نهیحت خواجه شمس‌الدین جوینی پسرش

چون کنی عزم مهمی مشورت از یش کن	يك نصیحت بشنو از من کاندرا آن بود غرض
در همه حال این دو خصلت را شعار خویش کن	طاعت و فرمان حق بر شفقتی بر خلق آر
منصبت چون بیشتر گشته است اکنون یش کن	کار تو دایم تواضع باد با خرد و بزرگ
کوش با درد دل آن عاجز دل ریش کن	گر کسی درد دلی گوید ترا از حال خویش
موی بزاندام خصم از بیم همچون نیش کن	آب در حلق ضعیفان از کرم چون نوشد ریز
ور تواضع میکنی با مردم درویش کن	گر تکبر میکنی با خواجگان سفله کن
مشورت با رای درویشان دور اندیش کن	مصلحت از قول دینداران کامل عقل جوی

جغرافیای بلاد ونواحی

سیراف قدیم

در ساحل خلیج فارس تقریباً میانه راه دو بندر لنگه و بوشهر امروزی بندری است از بنادر دشتی در جزء بلوک کنگان بنام بندر طاهری که حالیه نه جمعیتی قابل دارد نه تجارت و آبادی شایانی تنها اهمیت آن این است که از مراکز غوص مروارید است و اهالی آن با سفاین کوچکی که دارند بصید مروارید و ماهی و داد و ستد های محلی با بنادر کوچک مجاور مشغولند.

این بندر در ۲۷ درجه و ۳۸ دقیقه عرض شمالی و ۵۲ درجه و ۲۰ دقیقه طول شرقی از مبدأ گرینیچ قرار گرفته. از ملاحظه عرض جغرافیائی آن میتوان دانست که محل آن چندان فاصله ای از منطقه حاره ندارد و چون عموماً سواحل خلیج فارس از نواحی بسیار گرم دنیا و غالب نقاط آن در مهب بادهای خشک و سموم است بدیهی است که بندر طاهری جائی نیست که برای سکونت و جلب مردم استعداد طبیعی داشته باشد. با این حال جای تعجب است که در نزدیکی همین بندر در قرون اولیه اسلام مخصوصاً در قرن سوم و چهارم بندر دیگری قرار داشته است بنام سیراف که از مهمترین دارالتجاره های دنیا بوده و تا اعتبار و آبادی آن از میان نرفته بوده هیچیک از بنادر دیگر خلیج فارس بغیر از بصره پیاپی آن نمیرسیده است.

بندر طاهری امروزی در حقیقت محله ایست از سیراف قدیم و هنوز هم خرابه های سیراف در نزدیکی طاهری موجود است (در دو کیلومتر و نیمی مغرب طاهری حالیه). در اینکه سیراف از بنادر قدیم خلیج فارس یعنی از بلاد قبل از اسلام بوده شک نیست و آناری که از قبور زردشتی و ابنیه ایرانیان پیش از آنکه مسلمان شوند بدست آمده شاهد این مدعی است علاوه یاقوت افسانه ای از قول ایرانیان دروجه تسمیه این بندر

نقل میکنند که اگر چه مضمون آن بی اعتبار است لیکن هم نماینده قدمت شهر و هم معرف نام قدیمی آن است و آن اینکه ایرانیان گویند که چون کیکاوس خواست با آسمان صعود کند و باین عزم برخاست و از چشم مردم غایب گشت خداوند باد را بسر کوبی او فرستاد و او را در سیراف سرنگون ساخت، کیکاوس برای رفع تشنگی آب و شیر خواست و آن دورا در این مکان باو نوشاندند بهمین جهت این محل «شیلاب» خوانده شد و بعدها شین بسین و باء بفاء مبدل و کلمه بصورت سیراف معرف گردید ۱.

جیمز موریه مؤلف کتاب مشهور سرگذشت حاجی بابای اصفهانی که در سال ۱۳۲۳ قمری بایران آمده در سفرنامه خود ۲ در وصف بندر طاهری یعنی سیراف قدیم میگوید که او در آنجا حجاریها و کتیبه‌هایی دیده است که بر آنها خطوطی مثل خطوط آثار تخت جمشید باقی بود. از این کتیبه‌ها که موریه میگوید تا کنون هیچیک بدست نیامده و اگر موریه خط میخی را با خط کوفی اشتباه نکرده باشد باید گفت که کتیبه‌های مزبور در طی صد سال اخیر از میان رفته یا بر اثر عوارض طبیعی در زیر سنگ و خاک توده‌های خرابه‌ها پنهان گردیده است.

یاقوت در تحت ماده «سیراف» میگوید که تجار این بندر را «شیلاو» میگویند و شیلاو امروز نیز نام دره‌ایست در شمال سیراف قدیم و شمال غربی طاهری حالیه بین کوه‌های ساحلی و دریا.

بنا بر این مسلم میشود که نام فارسی قدیم سیراف شیلاو بوده یعنی در حقیقت سیراف لهجه دیگری است در تلفظ شیلاو و بعید نیست که جزء اول این نام یعنی «شیل» همان باشد که هنوز هم در شمال یعنی در سواحل بحر خزر بآبهای ماهی دار اطلاق میشود و جمع آنرا شیلات میگویند.

سیراف در قرن سوم هجری واسطه عمده تجارت بین ممالک دور دست یعنی هندوستان و چین و جزایر هند شرقی و زنگبار و بندر بصره بود. کشتیهایی که از بنادر چین و ماله و سوماترا بخلیج فارس می‌آمدند امتعه خود را در این بندر پیاده میکردند

و در برگشتن کالاهای بصره و عمان را که کشتیهای دیگر بانجا آورده بودند بر کشتیهای خود بار می نمودند و بچین بر میگشتند.

اول کسی که وضع تجارت و آبادی بندر سیراف و احوال بحار و جزایر و ممالکی را که مردم سیراف با آنها در ارتباط تجارتی بوده اند وصف کرده شخصی است از اهالی همین بندر بنام ابوزید حسن سیرافی و او مؤلف کتابی است در باب ممالک و دریاها و اقسام ماهیهای بحار اطراف هند و جاوه و چین و سیلان و آن کتاب دو جزء است يك جزء روایتی است از سفر یکی از تجار بنام سلیمان که در آبهای چین و هند سفرها کرده و کتاب خود را در ۲۰۷ نوشته بوده جزء دیگر ذیلی است که ابو زید سیرافی بر کتاب سلیمان افزوده. ابو زید سیرافی را مورخ معروف مسعودی در سال ۳۰۳ در بصره دیده بوده و از او بعضی اطلاعات راجع بدریاهای مشرق و هندوستان و چین گرفته و در مروج الذهب گنجانده است.

اصطخری که خود از مردم فارس بود در کتاب مسالك الممالك خود در حدود ۳۴۰ سیراف را چنین وصف میکند:

«بعد از شیراز بزرگترین بلاد کوره اردشیر خرّه (قسمت جنوبی فارس از اصطخر بیائین) سیراف است، وسعت آن تقریباً با وسعت شیراز برابری میکند. خانه های آن از چوب ساج یا يك قسم چوب دیگر که از زنگبار می آورند ساخته شده و منازل آن چند طبقه است، شهر بر کنار دریا واقع است و خانه های یکی در داخل دیگری است بسیاری از مردم در مخارج این قبیل خانه ها راه مبالغه میروند چنانکه یکی از تجار در ساختن خانه خود بالغ بر ۳۰/۰۰۰ دینار خرج کرده. در شهر و اطراف آن آن باغ و بوستانی وجود ندارد، آب مشروب و میوجات را از کوه جم که بر آنجا مشرف و سردسیر است می آورند. سیراف گرمترین بلاد کوره اردشیر خرّه است.»

در جائی دیگر اصطخری در باب سیراف میگوید:

«سیراف بزرگترین بنادر فارس است، بزرگی شهر تا آنجاست که تا از کوه مشرف بر آن نگذردند همه جا خانه دنبال خانه می بینند. با اینکه در این شهر نه آب خنک وجود

دارد نه زراعت نه شیر باز سیراف آبادترین بلاد فارس بشمار می آید از سیراف صبر و کافور و جواهر و خیزران و عاج و آبنوس و فلفل و صندل و عطریات و دواهای طبی که از خارج آنجا می آورند ببلاد دیگر ایران و سایر نواحی عالم صادر میشود و سیراف در تجارت برای این بلاد و نواحی حکم بندر نقل و انتقال را دارد، مردم آنجا توانگرترین مردم ایرانند و ثروت بعضی از ایشان از ۱۲۰ هزار درهه تجاوز میکند و این ثروت را ایشان از راه بازرگانی بدست آورده اند. تجار سیرافی در تمام



خرابه یکی از حصارهای بندری سیراف

شهرها و دریاها برتجار دیگر تفوق دارند و کسی از ایشان برتر نیست و عمر غالب ایشان سراسر در دریا میگذرد^۱.

مقدسی که کتاب احسن التقاسیم خود را در حدود ۳۷۵ هجری تألیف کرده سیراف را چنین وصف میکند:

"سیراف مرکز اردشیر خرّه است، مردم آنجا در موقع عمران آنرا بعلت کثرت

۱ - مسالك المالك اصطخری ص ۱۲۷ و ۱۵۴ چاپ لندن

آبادی و زیبایی منازل و ظرافت مسجد جامع و خوبی بازارها و ناز و نعمت سکنه و اسم و آوازه آن بر بصره برتری میدادند. در این ایام سیراف معبر چین و انبار فارس و خراسان بشمار میرفت و عمان در آنوقت در مقابل آن بهیچ شمرده نمیشد، خلاصه من در میان بلاد اسلام از جهت منظره شکفت و زیبایی بنا هیچ جا خانه هائی مثل خانه های سیراف ندیده ام. این خانه ها از چوب ساج و آجر بر روی بلندی ساخته شده و قیمت يك خانه در آنجا گاهی از ۱۰۰۰۰۰۰ درهم تجاوز میکند.

« موقعیکه دیالمه بر این بلاد استیلا یافتند سیراف از اعتبار اولی افتاد و مردم آن بسواحل دریا هجرت کردند و قصبه عمان را آباد نمودند و زلزله ای که در سال ۳۶۶ یا ۳۶۷ در آنجا رخ داد مدت هفت روز سیراف را درتزلزل و حرکت دائم داشت و بر اثر آن غالب خانه ها منهدم شد یا شکاف خورد و مردم بطرف دریا گریختند و سیراف درس عبرتی شد برای کسانی که در احوال آن تأمل میکردند و از این کیفیت پند میپذیرفتند از مردم آنجا پرسیدم چه کرده بودید که خداوند حلم خود را از شما باز داشت گفتند ربا خواری ۲ »

وصاف در تاریخ مشهور خود درباب سیراف چنین سخن میراند :

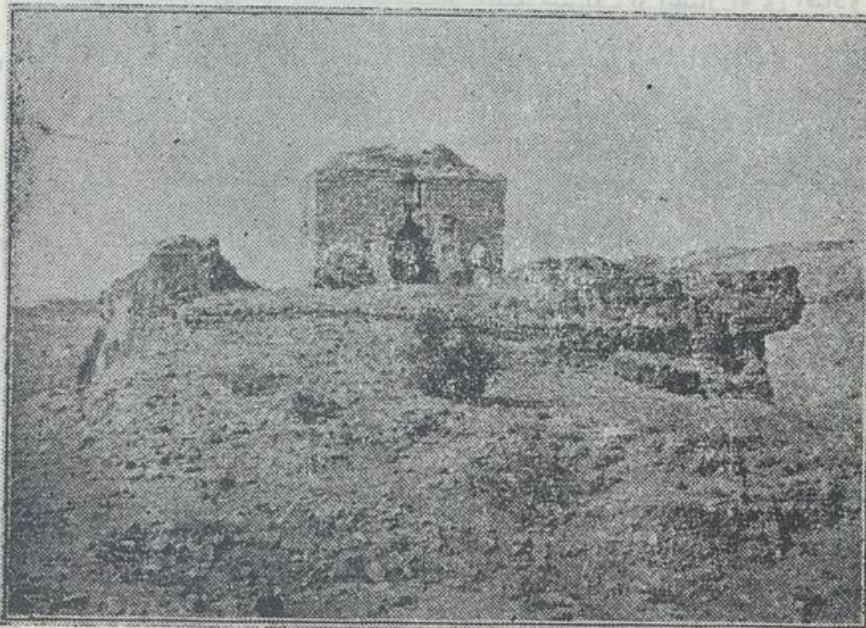
« در مبادی دولت آل بویه معظم ترین فرض در جزایر معموره سیراف بود، شهری با فسحت رقعہ و وسعت بقعه اصناف خلائق از ائمه محقق متقن و علماء مدقق متقن و بلغاء بلاغت آرای و فضلاء ثاقب رای و اغنیاء صاحب مرآت و تجار بسیار ثروت در آن تمدن کرده و مدینه فاضله شده از جمله افراد علماء متقدم سیرافی ۳ است که در شرح کتاب سیوییه بقدم تحقیق سیری وافی نموده و از فضلاء متأخر مولانا

۱ - سیراف از مراکز بوده است که بکثرت و شدت زلزله مشهور بوده (کتاب التنبیه والاشراف مسعودی ص ۴۴ از چاپ مصر)

۲ - احسن التقاسیم ص ۴۲۶-۴۲۷ چاپ لندن

۳ - یعنی ابو سعید حسن بن عبدالله سیرافی نحوی (۲۸۴-۳۶۸) از مشاهیر علمای نحو و ادب معتزله و ابن سیرافی پدر ابو محمد یوسف بن حسن سیرافی (۳۳۰-۳۸۵) است که او نیز از علمای نحو و ادب بوده.

صفی‌الدین ابوالخیر مسعود ۱، و ترتیب ابنیه و امکان و اسواق از کثرت و ازدحام چنان بود که دکا کین و حجرات و رباع مصفف و مطبق مثنی و ثلاث و رباع بنا کرده‌اند و طبقه که بر فرش زمین مبنی شده شارع عام مشاع بین الاناس و الأنعام، و احياناً سلطان معظم ابو شجاع عضدالدوله فنا خسرو شاهنشاه سیراف را مخیم عز و اقبال و مرکز راپت سلطنت و جلال خود ساختی و از نتایج همت آسمان فرسای آن پادشاه بنائی فسیح ارکان بلیغ بنیان فرموده و آنرا فیلخانه عضد گویند و هنوز آثار و اطلال



خرابه بنای معروف بمدرسه سیراف

دوارس آن در گوش متاملان فرو میخواند ان آثارنا... و درنابند که دیهست از جانب شرقی سیراف بر ساحل بحر بنائی دیگر با کیوان همراه ساخته و آنرا ایوان نابند

۱ - یعنی صفی‌الدین ابوالخیر مسعود بن محمود بن ابوالفتح فالی سیرافی پسر خال عبدالدین اسعد افزری وزیر اتابک ابوبکر سعد بن زنگی (مقتول در ۶۲۴) و همین صفی‌الدین ابوالخیر است که قصیده حبسه عبدالدین افزری را که بتوسط پسر او شنیده بوده مرتب کرده و پسرش قطب‌الدین محمد نیز آنرا شرح نموده (وصاف ص ۱۰۶-۱۰۷)

خوانند و

خر

سال ۳۶۶

کیفیت بکلی

اعتبار پیدا

راه باب هر

سیراف بانج

بندر اخیر

سلطان محم

...

شدند و جز

گشت و بدس

این حال ک

قیس و دیگر

دادی تا او

ابوالقسم و

کشیدندی از

بسیراف کش

افگندند و بر

این سبب خ

است و هیچ

باقور

۱ - تا

۲ - فارس نامه

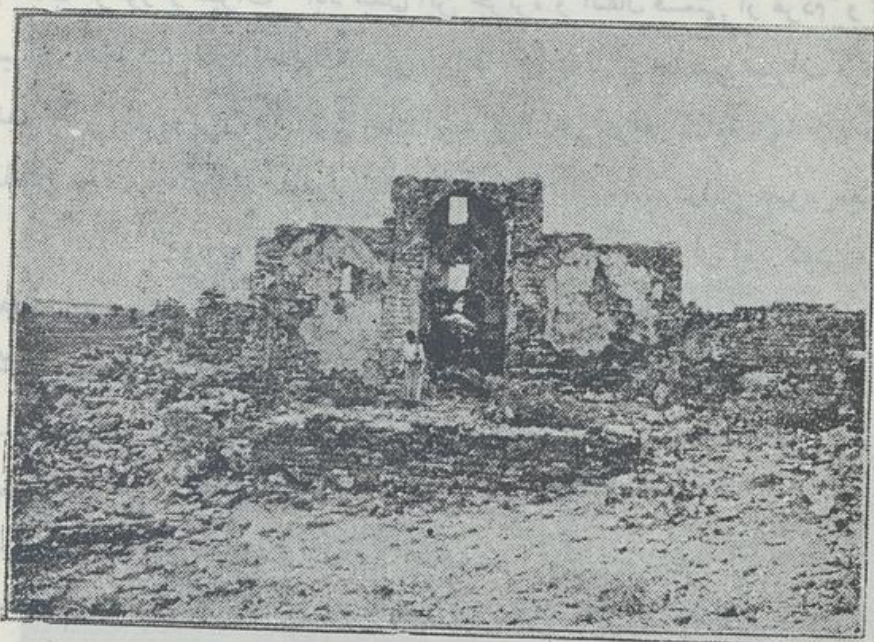
خوانند و قصر ایوان ملك جمشید در جزیره قیس نمودار آنست ۱ «
 خرابی سیراف چنانکه از مقدسی نقل کردیم بر اثر زلزله شدیدی بوده که در
 سال ۳۶۶ یا ۳۶۷ مدت يك هفته ادامه داشته : اگر چه این شهر در نتیجه این
 کیفیت بکلی از آبادی و اعتبار قدیم افتاد لیکن زوال آن علتی دیگر نیز داشت و آن
 اعتبار پیدا کردن جزیره کوچک کیش یا قیس بود در مقابل دوبندر چارک و چیر و بر سر
 راه باب هرموز و سیراف آباد شدن این جزیره و انتقال قسمتی از مردم و تجار
 سیراف بانجا کیش را در تجارت بحری سواحل خلیج فارس جانشین سیراف کرد و این
 بندر اخیر بکلی ویران شد ، این است آنچه ابن البلخی در فارسنامه خود که در عهد
 سلطان محمد بن ملکشاہ سلجوقی (۴۹۸-۵۱۱) تألیف شده در این خصوص مینویسد:
 « ... تا آخر روزگار دیلم برین جملت بود بعد از آن پدران امیر کیش مستولی
 شدند و جزیره قیس و دیگر جزایر بدست گرفتند و آن دخل که سیراف را میبود بریده
 گشت و بدست ایشان افتاد و رکن الدوله خمارتگین قوت رای و تدبیر آن نداشت که تلافی
 این حال کند و با این همه يك دو بار بسیراف رفت تا کشتیها جنگی سازد و جزیره
 قیس و دیگر جزایر بگیرد و هر بار امیر کیش او را تحفها فرستادی و کسان او را رشوتها
 دادی تا او را باز گردانیدندی و بعاقبت چنان شد که یکی بود از جمله خانان نام او
 ابوالقاسم و سیراف نیز بدست گرفت و بهر دوسه سال که لشکری را آنجا فرستادی ورنجها
 کشیدندی از وی چیزی نتوانستندی ستن و چون حال آنجا برینگونه بود و هیچ بازرگانی
 بسیراف کشتی نیارست آورد از بهر ایمنی راه بکرمان یا مهربان یا دورق و بصره
 افگندند و بر راه سیراف جز چرم و زرافه و اسبابی که پارسیان را بکار آید نیاوردند و از
 این سبب خراب شد و جامع و منبر دارد و نواحی و اعمال بسیار دارد اما گرمسیر عظیم
 است و هیچ آب نیست و آب باران خورند الا دوسه چشمه که هست ... ۲ »
 یاقوت حموی در معجم البلدان ۳ در وصف سیراف میگوید : « لنگرگاه سیراف

۱ - تاریخ و صاف ص ۱۷۰

۲ - فارس نامه ابن البلخی ص ۱۳۶-۱۳۷ ۳ - جلد سوم ص ۲۱۲

برای بارانداز کشتی خوب نیست و کشتی وقتیکه بآنجا نزدیک شود بخطر می افتد بهمین جهت کشتیها بندر نابند در دو فرسنگی آن بار اندازی میکنند و آن خلیجی است واقع بین دو کوه و بهمین علت لنگرگاه خوبیست و هنگامیکه کشتیها بآنجا وارد شوند از صدمه هر نوع بادی مصونند ... من آنجا را دیدم و حالیه جز مشتی راهزن کسی دیگر در آنجا نیست و این عده را نیز حب وطن در آن بندر نگاه داشته .

از شرحی که گذشت فی الجمله معلوم شد که خرابی سیراف اساساً بعلمت زلزله



خرابه جامع سیراف

سال ۳۶۶ یا ۳۶۷ بوده که منجر بخرابی قسمت عمده شهر و مهاجرت مردم آنجا بینادر جزایر اطراف شده و بعدها که امرای جزیره کیش یا قیس قدرت و اعتباری بهم زده اند دیگر نگذاشته اند که سیراف قد علم کند تا آنجا که در نیمه اول قرن هفتم هجری یعنی در عهد یاقوت حموی دیگر اثری از آبادی سیراف برجای نبوده است .

آبادی جزیره قیس یا کیش را یاقوت از شخصی بنام ابن عمیره میداند و وصاف امرای این سرزمین را که به بنی قیصر مشهور شده بودند از فرزندان یکی از ناخدایان

سیراف مید
جزیره را آ
قدرت وشو
از ایشان ن
ابتد
عماد الدوله
جزیره کیش
خلیج فارس
مالی که بعن
های تجار تو
تگین اتابک
جلوگیری
الخلافه بغد
میکردند .

دست
خلیج فارس
فارس ابتدا
ایشان را
سواحل خا
اند که
فارس يك
موغستان و
چون مرکز
معروفند .

شاهان

سیراف میدانند نام قیصر که باین جزیره مهاجرت کرده و پسر بزرگتر او قیس نام این جزیره را آباد نموده است و ایشان بر اثر چند سالی تجارت و راهزنی در دریا صاحب قدرت و شوکت شدند و سلسله‌ای برای خود تشکیل دادند و امام اسعدالدین ارشد تاریخی از ایشان نوشته بوده است که وصاف آنرا در دست داشته و از آن استفاده کرده.

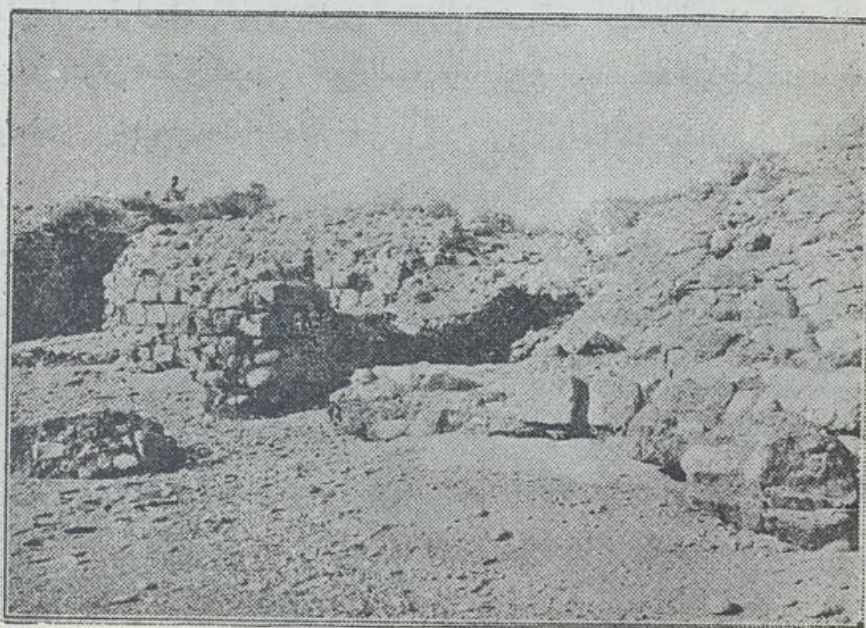
ابتدای اهمیت و اعتبار جزیره کیش پس از خرابی سیراف است در ایام پادشاهی عماد الدوله توران شاه (۴۷۷-۴۹۰) سلطان سلجوقی کرمان چه این پادشاه جزیره کیش را بجای سیراف ویران شده مرکز بارگیری و باراندازی جزایر و سواحل خلیج فارس قرارداد و چون مقارن همین ایام بنی قیصر بر آنجا استیلا یافتند از لحاظ مالی که بعنوان حقوق گمرکی و حق العمل عاید مردم آنجا میشد دیگر نگذاشتند که کشتی های تجارتی خلیج بنقطه‌ای دیگر غیر از کیش بروند و چنانکه دیدیم رکن الدوله خمار تگین اتابک سلجوقی فارس هر قدر خواست که از این استیلای امرای جزیره کیش جلوگیری کند موفق نشد بخصوص که این امر هر سال مبالغ گزافی تحفه و هدیه بدار الخلافه بغداد میفرستادند و باین ترتیب خود را تحت الحمایه و دست نشاندۀ خلفا معرفی میکردند.

دست درازی مردم کیش کم بآنجا کشید که خواستند قسمتی از سواحل بری خلیج فارس را هم در سمت شمال ضمیمه قلمرو خود کنند و با اینکه اتابکان سلجوقی فارس ابتدا زیر بار این امر نمیرفتند در عصر اتابک سنقر (۵۴۳-۵۵۸) این توفیق ایشان را حاصل شد و با دادن تحف و هدایائی اتابک مربور اداره قسمتی از جزایر و سواحل خلیج فارس را بآنان وا گذاشت.

اندکی نگذشت که امرای جزیره کیش در قسمت شرقی جزایر و سواحل خلیج فارس یک سلسله دیگر از امرای محلی را دشمن خویش یافتند و این سلسله که در حدود موغستان و میناب و عمان و آبهای جزایر قشم و جرون (هرموز حالیه) حکومت میکردند چون مرکز امارتشان در بندر هرموز قدیم (میناب کنونی) قرار داشت بشاهان هرموز معروفند.

شاهان هرموز و امرای کیش مکرر بایکدیگر بر سر تصرف کل جزایر و سواحل

خلیج فارس نزاع کردند تا آنکه در عهد اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی (۶۲۳-۶۵۸) جزیره کیش تصرف پادشاهان هرموز درآمد ولی چون باز نزاع و هم چشمی مردم کیش و هرموز همچنان باقی بود اتابک ابوبکر موقع را مقتضی شمرده شاه هرموز را بسرکوبی اهالی کیش فرستاد و آن جزیره را در ۶۲۶ ضمیمه ممالک خود کرد و شاه هرموز جمع کثیری از کیشیان را بیرون آورد و کشت و باین ترتیب جزیره کیش که از اواخر قرن پنجم جای سیراف را در تجارت خلیج گرفته بود از اعتبار افتاد و بندر هرموز قدیم مقام آنرا بخود مخصوص کرد.



خرابه قلعه سیراف که روبروی دریا ساخته شده بود

اتابک ابوبکر نام کیش را پس از تصرف آنجا برگرداند و آنرا دولتخانه نامید و این نام در تمام دوره استیلای اتابکان فارس نام رسمی این جزیره و لنگرگاه آن بود. سیراف علاوه بر اهمیت فوق العاده‌ای که در تجارت بین‌المللی قرون سوم و چهارم هجری داشته بعزت مهارت مردم آنجا در دریا نوردی و وسعت اطلاعات جغرافیائی و بحری و تجارنی و تجارب کثیره‌ای که در این مراحل بتدریج بدست ایشان آمده بود در

حقیقت راه
های شرقی
احوال جزا
همین نوع
تکمیل گر
دریاهای دو

اصل
آنها را از
در قصص و
نظامی در
چویک
که
نواحی
ز ره
ز پیران
نه این
اسامی

هجری در
جمله در کتاب
بعربی تألیف
۱-۱
۲۸۸ در بن

۱-۱
۲-۲

حقیقت راهنما و معلم کلیه ناخدایان خلیج فارس و بحر عمان و اوقیانوس هند و دریا های شرقی شده‌اند و کتب و نوشته‌هایی که در باب معرفت راههای دریائی و اوضاع و احوال جزایر و سواحل دریاهای دور دست از زنگبار تا چین بنام **راهنما** داشته‌اند و همین نوع کتب است که بعدها بدست ملاخان عمان و مسقط و زنگبار بعربی ترجمه و تکمیل گردیده و بنام تحریف شده **ره‌انج** وسیله کشتی رانی و راهنمایی ایشان در دریاهای دور دست بوده است.

اصل این کتب که در عهد ساسانی تألیف یافته بود در عصر نهضت اسلامی مسلمین آنها را از پهلوی ترجمه کرده سپس معلومات اضافی خود را نیز بر آنها افزوده بودند. در قصص و افسانه‌های قدیم از این قبیل کتب راه نامه نیز اسمی برده شده از جمله نظامی در اسکندرنامه گوید:

چو يك چند کشتی روان شد در آب	پدید آمد آن سیل دریا شتاب
که سوی محیط آب جنبش نمود	بباز آمدن باز گشتش نبود
نواحی شناسان آب آزمای	هراسنده گشتند از آن ژرف جای
ز ره نامه چون راه جستند باز	سوی باز پس گشتن آمد نیاز
ز پیران کشتی یکی کار دان	چنین گفت با شاه بسیار دان
که این مرحله منزلی مشکست	بره نامه‌ها آخرین منزلت ۱.

اسامی ناخدایان و تجار معتبر سیرافی در غالب کتبی که در قرون سوم و چهارم هجری در مسالك و ممالك و معرفت دریاها بتوسط معلمین تألیف یافته مکرر آمده از جمله در کتاب عجائب الهند تألیف بزرگ بن شهرنار را مهرمزی که در قرن چهارم هجری بعربی تألیف یافته مؤلف آن از ناخدایان و تجار سیرافی ذیل نام میبرد:

- ۱ - ابو محمد حسن بن عمر بن حمویه بن خرم بن حمویه نجیرمی ۲ که در سال ۲۸۸ در بندر منصوره از بنادر غربی هند بود.

۱ - Hadi Hassan ' Persian Navigation 129

۲ - تجیرم بندری بوده است در شمال سیراف نزدیک بآن

- ۲- ابو عبدالله محمد بن بابشاد بن خرم بن حمويه سیرافی یکی از ناخدایان زبردست که بنواحی طلا (یعنی جزیره سوماترا) مسافرت میکرده و در سال ۳۰۹ حیات داشته است،
- ۳- ناخدا احمد بن علی بن منیر سیرافی
- ۴- ناخدا ابو زهر بر خاتی سیرافی
- ۵- عبدالواحد بن عبدالرحمن فسائی که قسمت عمده عمرش بسیر دریاها گذشته بوده
- ۶- مردانشاه و پسرش مرزبان
- ۷- یونس بن مهران سیرافی تاجر که جزیره زابج (سوماترا) سفر کرده بود
- ۸- محمد بن مسلم سیرافی که قریب بیست سال در تانا (نزدیک بمبئی) مقیم بود و غالب بنواحی هندوستان را گشته و از احوال و اخلاق مردم آنجا اطلاعات بسیار داشته،
- ۹ و ۱۰ و ۱۱- عبدالله بن جنید و سبا و احمد که در سال ۳۰۶ با سه کشتی بزرگ و ۱۲۰۰ تن سرنشین تجارت رفته بودند ۱.
- امروز از سیراف قدیم جز یک عده قبرهای کهنه که سنگهای بعضی دارای کتیبه‌هایی بخط کوفی است و خرابه پاره‌ای از مساجد و عمارات بر بالای تپه‌ها و کوه‌های مجاور اثر دیگری بر پا نیست.
- سراورل اشترین سیاح و مستشرق معروف در مسافرتی که بسواحل خلیج فارس کرده در باب تعیین محل سیراف قدیم و مطالعه در خرابه‌ها و آثار تاریخی آنجا و جمع آوری مقداری از ظروف سفالین قدیم در آن محل تحقیقات عمیقۀ بسیار کرده و آنها را بضمیمه یک نقشه از شهر کهنه سیراف و سواحل مجاور با عکسهائی که از بعضی از خرابه‌های ابنیه آن برداشته در کتاب نفیس خود بنام: «تحقیقات در باب آثار تاریخی در شمال غربی هند و جنوب شرقی ایران» در صفحات ۲۰۲-۲۱۲ گنجانده است. این کتاب گرانبها که بانگلیسی است در سال ۱۹۳۷ میلادی در لندن بطبع رسیده و عکسهائی که در این مقاله نقل شده از آن کتاب است.

۱- رجوع کنید بمقاله گابریل فران Gabrielle Ferrand تحت عنوان «آثار ایرانی در کتب بحریمائی عرب» که در مجله آسیائی فرانسه شماره ماه‌های آوریل و ژون ۱۹۲۴ بچاپ رسیده

۲- Sir Aurel Stein 'Archæological Reconnaissances, London 1937 - ۲

نسخ خطی

شاهد صادق

یکی از کتب بسیار مفید که در حدود ۱۰۵۶ هجری در هندوستان بتوسط میرزا محمد صادق بن محمد صالح آزادانی اصفهانی تألیف شده کتاب نفیس **شاهد صادق** است که تا کنون بطبع نرسیده.

کتاب شاهد صادق مشتمل است بر پنج باب و یک خاتمه بشرح ذیل:

باب اول در ذکر خدا و رسول و نبوت و ولایت و ایمان و اسلام و حسنات و شیئات و آنچه بدین مناسب بود، شامل صد و هفت فصل.

باب دوم در ریاست و سلطنت و حکومت و آداب و متعلقات آن مشتمل بر هفتاد و هفت فصل.

باب سیم در علم و عیب و هنر و آنچه مناسب است بدان حاوی هشتاد فصل.

باب چهارم در عشق و محبت و عداوت و فقر و غنی و عیش و غم و لهو و لعب و

سعی و سفر و آنچه بآن لایق بود شامل هفتاد و پنج فصل.

باب پنجم در عالم و زمان و بقاء و فناء و موت و حیات و ذکر افلاک و عناصر و موالید

و آنچه متعلق است بدان مشتمل بر نود و شش فصل.

خاتمه در ضبط اسماء.

از این کتاب که متضمن فواید و حکایات و نوادر اخلاقی و تاریخی و علمی و

جغرافیائی است مهمترین قسمتها یکی فصل هفتاد و نهم از باب سوّم است در علم

اخبار و سیر که وقایع عمده عالم و سال وفات جمع کثیری از مشاهیر علما و ادبا و

شعرا را از سال او، هجرت تا تاریخ ۱۰۴۲ سال بسال ضبط کرده دیگر فصل هشتادم

از همین باب در ذکر نرب المثلهاى فارسى بترتیب القبائى دیگر فصل پنجاه و یکم از

این کتاب است از کتاب شاهد صادق از سال ۱۰۵۶ هجری تا سال ۱۰۸۸

باب چهارم در معرفت اقالیم سبعة و فهرستی الفبائی از اسامی بلاد عمده با ذکر طول و عرض آنها و شرح و وصف مختصری از آن بلاد:

غیر از این کتاب میرزا صادق اصفهانی کتاب دیگری نیز دارد بنام صبح صادق در تاریخ که تاریخ اسلام را قرن بقرن تا سال ۱۰۴۸ در آن آورده و در این کتاب نیز مؤلف توجه خاصی بتراجم احوال داشته است.

میرزا صادق اصفهانی در مطلع دوازدهم از مجلد سوم از صبح صادق اجمالاً باحوال خود اشاره میکند و میگوید که او در سال ۱۰۱۸ در بندر سورت هندوستان تولد یافته و پدرش محمد صالح در خدمت میرزا عبدالرحیم خان خانان (۹۶۴-۱۰۳۶) از سرداران معروف اکبر و جهانگیر و مترجم واقعات بابری بفارسی میزیسته و در سال ۱۰۲۷ با پدر خود بالله آباد رفته و پس از چند سال تحصیل در پتنه و جونپور در سنه ۱۰۳۵ با پدر بدکن رهسپار گردیده و سال بعد در دستگاه شاه جهان سمت واقعه نویسی پیدا کرده و از طرف شاه جهان بمأموریت بجهانگیر نگر پای تخت بنگاله رفته و با رتبه بخشی از طرف قاسم خان حاکم بنگاله در جنگ بر ضد یکی از رؤسای افغان شرکت جسته لیکن پس از مرگ قاسم خان طرف بیمهری پسران او شده و بهمین علت چندی بزندان افتاده تا آنکه در ۱۰۴۸ از محبس سلیم آباد بنگاله نجات جسته و بعزلت و آزادی باز گشته است.

میرزا صادق اصفهانی شاعر نیز بوده و در شعر **صادقی** تخلص میکرده است. میرزا صادق صادق جد میرزا محمد طاهر نصرآبادی اصفهانی مؤلف تذکره شعرای معروف است و مؤلف این تذکره در شرح حال او چنین مینویسد: «میرزا صادق ولد میرزا صالح جد راقم است که در هندوستان بعرضه وجود آمده در کمال استعداد و نهایت قابلیت بود چنانچه در ولایت هندوستان مشهور است چون در حین اسب جهانیدن افتاد و یک چشم او ناقص شد چشمی از مینا ساخته بجای آن گذاشته بمیرزا صادق مینا مشهور شد» از جمیع علوم خصوصاً هندسه و حساب و استرلاب

۱ - رجوع کنید بفهرست نسخ فارسی موزه بریتانیا تألیف ریوج ۲ ص ۷۷۶-۷۷۵ و ج ۳

و اصول ریاضی بهره ور بود با وجود اینها در سپاهگیری و شجاعت و تهور هم ممتاز بود چنانچه از قبل پادشاه زاده شجاع با متمدان ولایت بنگاله در دریا و صحرا مکرر جنگهای مردانه کرده و شرح آنرا بنظم آورده جهت حقیر فرستاده بود و در سنه ۱۰۶۱ فوت شد، سپس میرزا محمد طاهر نصر آبادی مقداری از اشعار او را در تذکره خود بعنوان نمونه ذکر میکند هر کس میخواهد بآن کتاب صفحه ۶۴ - ۶۵ از چاپ ارمغان رجوع کند.

چون یکی از مهمترین قسمتهای کتاب شاهد صادق چنانکه در فوق یادآور شدیم فصل هفتاد و نهم از باب سیم این کتابست در اخبار و سیر مخصوصاً وقایع و متوفیانی که مؤلف در طی ۱۰۴۲ سال هجرت سال بسال آورده چنین تصمیم گرفته ایم که از این قسمت از شاهد صادق وقایع بعد از سال ۲۰۰ که بیشتر بتاریخ ایران مربوط است عیناً در دو سه شماره از یادگار طبع کنیم تا کسانی که باصل آن کتاب دسترسی ندارند از فواید آنها بی بهره نمانند.

چون میرزا صادق اصفهانی در هندوستان بکتاب و مآخذ بسیار دسترسی داشته در این قسمت از کتاب او اطلاعات ذیقیمتی دیده میشود که در کمتر مآخذ دیگری میتوان آنها را یافت. البته يك عده از سالهای وفاتی که در این کتاب آمده صریحاً صحیح نیست و با مآخذ دیگر وفق نمیدهد، ما با علم باین نکته باز بهیچیک از آنها دست نزدیم حتی برای آنکه چاپ این قسمت زیاد طول نکشد متعرض آنها نشدیم، اهل تحقیق و تتبع از مقایسه آنها با نوشته سایر منابع خود بصحت یا عدم صحت آنها پی خواهند برد این قسمت از روی دو نسخه خطی تهیه شده یکی متعلق بنگارنده مدیر یادگار دیگر ملک دانشمند معظم آقای سید محمد مشکوة مدظلله که آنرا از راه مرحمت برای مقابله در اختیار ما گذاشته اند.

اگرچه ما در سنوات و تواریخ هیچگونه تصرفی نکرده ایم و خلطها و اشتباهات مؤلف شاهد صادق را همچنان بحال خود گذاشته ایم اما در ضبط اعلام هر جا بیم آن میرفت که تصحیف و تحریف کار استنساخ کنندگان باشد آنها را با مراجعه بسآخذ دیگر تصحیح نموده ایم اینک عین این قسمت از کتاب شاهد صادق از سال ۲۰۰ هجری بعد :

۲۰۰

مأمون امام رضا (ع) را ولیعهد ساخت و ابوالبختری وهب بن وهب قاضی درگذشت.

۲۰۱

معروف کرخی درگذشت.

۲۰۲

درخامس ذی الحجه امام رضا (ع) بطوس درگذشت. عمر مبارکش پنجاه سال بود و درین سال فضل بن سهل ذوالریاستین بقتل رسید و ابو محمد یحیی یزیدی نحوی درگذشت.

۲۰۳

از هر سان باهلی نماند.

۲۰۴

محمد بن ادریس شافعی در پنجاه و چهار سالگی بمصر و اشهب مالکی و ابوعلی لؤلؤی حنفی و نصر بن شعیب بصری. نحوی وهشام نسابه کلبی درگذشتند.

۲۰۵

احمد بن عاصم انطاکی صوفی و یعقوب حضرمی بصری نحوی مفری نماندند.

۲۰۶

محمد بن اسلم طوسی و یزید بن هارون واسطی محدث و هشتم بن عدی ثعالبی طائی و ابوعلی محمد بصری لغوی معروف بقطرب نحوی درگذشتند و طاهر ذوالبیمین فرمان مأمون حکومت خراسان یافت ملوک طاهره باو منسوبند.

۲۰۷

طاهر ذوالبیمین صاحب خراسان و ابوزکریا یحیی کوفی دیلمی معروف بفراء نحوی و محمد و اقدی ذرگذشتند.

۲۰۸

فضل بن ربیع حاکم سیستان و یونس مولی آل یقطین وفات یافتند.

۲۰۹

ابوعبیده معمر بن مثنی تیمی بصری نحوی درنود و نه سالگی درگذشت.

۲۱۰

ابوعمر اسحق بن مرار شیبانی لغوی درنود سالگی وفات یافت.

۲۱۱

عبدالرزاق صفانی محدث نماند و بابک خرم دین در حدود تبریز خروج کرد.

۲۱۲

اسمعیل بن حماد بن ابی حنیفه درگذشت.

۲۱۳

ثامه بن اشرس نیری معتزلی و علی بن جبه معروف بکوک شاعر درگذشتند.

۲۱۴

عبدالله بن عبدالحکم مالکی نماند و عبدالملک باهلی اصمعی در نود و دو سالگی فوت شد.

۲۱۵

ابوسلیمان عبد الرحمن دارانی صوفی و سعید مجاشعی بصری معروف باخفش اوسط نحوی و ابوزید سعید لغوی بصری انصاری درگذشتند و مأمون عباسی غزای روم کرد.

۲۱۶

محمد بن عبدالله انصاری بصری درگذشت.

۲۱۷

عمر بن مسعده فوت شد.

۲۱۸

مأمون عباسی حدود طرسوس درگذشت و برادرش معتصم بخلافت نشست.

۲۱۹

معتصم شهر سامره بنا نهاد و دارالملک ساخت و ابن دکین فضل کوفی محدث و بشر مرسی حنفی درگذشتند.

۲۲۰

در بیست و پنجم ذی الحجه امام محمد تقی (ع) به بغداد رحلت فرمود عمر مبارکش بیست و پنج سال بود و در این سال موصلی کاری صوفی و حنظله بادغیسی شاعر بقولی درگذشتند.

۲۲۱

عبدالله قسی و محمود وراق و ابوالعتابه اسماعیل شاعر نماندند.

۲۲۲

ابوالیمان حکم حمصی برد.

۲۲۳

ابوعبید قاسم بن سلام محدث فوت شد و بابک خرم دین گرفتار شده بقتل رسید.

۲۲۴

ابراهیم بن مهدی عباسی و ابن فضال حسن بن علی کوفی شعی بر دند.

۲۲۵

صالح جریمی نحوی و ابراهیم بن سیار معروف بنظام معتزلی درگذشتند.

۲۲۶

شرحافی و ابودافع قاسم عجلی و قالون قاری وفات یافتند.

۲۴۷

معتمد عباسی بسامره ببرد و پسرش الواثق بالله بخلافت نشست -

۲۴۸

محمد بن عبدالله عتبی اخباری درگذشت -

۲۴۹

جبرئیل بن بختیشوع مصرانی طیب فوت شد -

۲۵۰

احمد بن ابی الحواری و خلیفه بن خیاط وفات یافتند -

۲۵۱

امام الفقه ابو عبدالله معروف بابن اعرابی کوفی و ابوتمام حبیب طائی شاعر درگذشتند -

۲۵۲

یوسف شافعی فوت شد -

۲۵۳

واثق عباسی درگذشت و برادرش متوکل جانشین گشت و یحیی بن معین محدث و ابن زیات وزیر معتمد وفات یافتند -

۲۵۴

یحیی بن یحیی مالکی فوت شد -

۲۵۵

ابوالهذیل محمد علاف معتزلی در صد و چهار سالگی و اسحق ندیم موصلی درگذشتند -

۲۵۶

ابونواس حسن حکمی شاعر درگذشت (کذا؟)

۲۵۷

حاتم اصم وفات یافت -

۲۵۸

اسحق بن ابراهیم حنظلی معروف بابن راهویه محدث درگذشت -

۲۵۹

حافظ عثمان بن ابی شیبۀ کوفی وفات یافت

۲۶۰

احمد خضروه و ابونور ابراهیم بن خالد وقاضی احمد بن ابی دؤاد و سختون تنوخی مالکی درگذشتند -

۲۴۱

ابن جنبل احمد بن محمد شیبانی و ابوالعباس حمزه هروی فوت شدند.

۲۴۲

یحیی بن اکتف قاضی و ابوحسان حسن زیادی نماندند.

۲۴۳

حارث محاسبی و حرمله شافعی به ابراهیم صولی برگردند.

۲۴۴

ابن سکیت ابویوسف یعقوب نحوی فوت شد.

۲۴۵

ذوالنون مصری و ابوتراب نخشی و احمد بن راوندی درگذشتند.

۲۴۶

ابوبکر محمد و اکفی الکفاه موسی اصفهانی و دعبل خزاعی شاعر وفات یافتند.

۲۴۷

متوکل عباسی بقتل رسید سرش منصرف خلافت یافت.

۲۴۸

منصرف برمد و المستعین بالله خلافت یافت و ابوحاتم سهل سجستانی نحوی بصری و حسین کرایسی شافعی درگذشتند.

۲۴۹

ابوعثمان مازنی نحوی بصری و ابوحفص فلاس محدث فوت شدند.

۲۵۰

داعی کبیر حسن بن زید با استدعای اهالی طبرستان از ری بآنجا رفت و بحکومت نشست و فضل ابن مروان وزیر معتصم و خلیع شاعر درگذشتند.

۲۵۱

یعقوب لیث صفار بر سیستان استیلا یافت و المعتز بالله عباسی در سامره بخلافت نشست و مستعین بغداد گریخت.

۲۵۲

مستعین فرمان معتز بقتل رسید.

۲۵۳

یحیی معاذ رازی و سری سقطی درگذشتند.

۲۵۴

در یست و پنجم جمادی الاخری امام علی نقی (ع) رحلت فرمودند و عمر مبارکش چهل و یکسال بود و در این سال احمد بن طولون فرمان معتز ایالت مصر یافت.

زیات

مالکی

۲۵۵

بنا بر قولی امام محمد بن عسکری متولد شد و معتز عباسی مخلوع شده المهتدی بحکومت نشست و صاحب الزنج بحدود بصره خروج کرد و عمرو بن بحر معتزلی معروف بجاحظ و ابو عبد الله محمد بن کرام رئیس کرامیه درگذشتند.

۲۵۶

مهتدی عباسی بردست امرا بقتل رسید و المعتمد علی الله خلافت یافت و محمد بن اسماعیل بخاری صاحب کتاب صحیح مشهور و ربیع بن سلیمان از دی شافعی درگذشتند.

۲۵۷

حافظ معمر محدث بغدادی درگذشت و صاحب الزنج در اطراف بصره قوی گشت.

۲۵۸

یوسف بن حسین رازی وفات یافت و یعقوب بن لیث صفار از سیستان قصد خراسان کرد.

۲۵۹

یعقوب لیث خراسان بکشود و دولت طاهریه در آن دیار سبزی گشت و محمد بن موسی بن شاکر صاحب کتاب حیل درگذشت.

۲۶۰

در هشتم ربیع الاول امام حسن عسکری (ع) رحلت فرمود عمر مبارکش بیست و نه سال بود و در این سال حسن زعفرانی شافعی و حنین بن اسحاق مترجم عبادی وفات یافت.

۲۶۱

یعقوب لیث فارس بکشود و مسلم بن حجاج نیشابوری صاحب صحیح مشهور درگذشت.

۲۶۲

ابو یزید طیفور بسطامی وفات یافت.

۲۶۳

احمد حرب طائی درگذشت.

۲۶۴

اسماعیل مزنی شافعی و ابو حفص عمرو حداد و ابوزرعه عبدالله رازی و یونس بن عبدالاعلی شافعی درگذشتند.

۲۶۵

امامیه گویند در این سال امام محمد مهدی صاحب الزمان غیبت کرد و درین سال یعقوب لیث صفار بحدود اهواز درگذشت و برادرش عمرو لیث جانشین گشت.

۲۶۶

محمد معروف بخیر نساج فوت شد.

۲۶۷

یحیی بن عبدالله محدث نیشابوری درگذشت.

۴۶۸

محمد معروف باین عبدالحکم شافعی وفات یافت .

۴۶۹

ابراهیم بن منقذ خولانی فوت شد .

۴۷۰

صاحب الزنج بردست موفق برادر معتمد عباسی بقتل رسید و احمد طولون صاحب مصر وداعی کبیر صاحب طبرستان درگذشتند و خمارویه بن احمد وداعی صغیر سروری یافتند و ربیع بن سلیمان مرادی شافعی و داود ظاهری اصفهانی فوت شدند .

۴۷۱

حمدون قصار درگذشت .

۴۷۲

سلیمان بن وهب وزیر معتمد عباسی و ابومعشر بلخی منجم درگذشتند .

۴۷۳

فتح بن شخرف صوفی و محمد بن یزید معروف باین ماجه قزوینی صاحب صحیح درگذشتند .

۴۷۴

خلف واسطی و محمد بن عیسی مدائنی درگذشتند .

۴۷۵

ابوداود سلیمان سجستانی صاحب سنن و ابوسعید عثمان دارمی صاحب صحیح دارمی وفات یافتند .

۴۷۶

ابومحمد عبدالله معروف باین قتیبه دینوری نحوی لفوی درگذشت .

۴۷۷

اسمعیل سامانی بعد از فوت برادرش امیر نصر در ماوراءالنهر بحکومت نشست موفق عباسی برادر معتمد خلیفه فوت شد .

۴۷۸

ابوالفوارس بهرام قرمطی خروج کرد و بر بحرین و هجر مستولی گشت و علی بن فضل ملحد بر یمن استیلا یافت و دعوی نبوت نمود .

۴۷۹

معتمد عباسی بسامره برود و برادر زاده اش المعتض بالله بخلافت نشست و ابوعیسی محمد نوعی ترمذی صاحب صحیح وفات یافت .

۴۸۰

امام هادی یحیی طباطبای اول ملوک زیدیه یمن ظهور کرد و بر علی بن فضل ملحد ظفر یافت و شیخ علی سهل اصفهانی درگذشت .

۲۷۱

حکیم فیروز مشرفی شاعر فوت شد.

۲۸۲

حسین بن فضل مفسر کوفی نماند و خارویه صاحب مصر بردست غلامان خود بقتل رسید و پسرش حسن بحکومت نشست.

۲۸۳

ابن رومی علی بن عباس شاعر و محمد عباسی معروف بابوالعیناء درگذشتند.

۲۸۴

امیر اسمعیل سامانی صاحب ماوراءالنهر بخراسان آمد و عمرولیث اسیرگشت و مجبوس بن دارالخلافه بغداد افتاد و بعد از او سالها اولادش در سیستان حکومت کردند. درین سال ابوعباد ولید جعتری طائی شاعر درگذشت.

۲۸۵

ابوالفوارس بهرام فرمطی صاحب بحرین بمرد و پسرش ابوسعید فرمطی جانشین گشت.

۲۸۶

ابوالعباس محمد مبرد نحوی بصری و ابوسعید احمد خراز صوفی درگذشتند.

۲۸۷

ابوبکر ضحاک شیبانی بصری قاضی اصفهان درگذشت و داعی صغیر باسباه امیر اسمعیل سامانی مصاف داده بقتل رسید.

۲۸۸

سهل بن عبدالله تستری و عثمان انطاکی شافعی و ثابت بن قره حرانی صابی درگذشتند.

۲۸۹

معتضد خلیفه درگذشت و پسرش المکتفی بالله جانشین گشت و ابوحمزه محمد بغدادی صوفی وفات یافت.

۲۹۰

ابومحمد عیدالله اسمعیلی اول خلفای اسمعیلیه بافریقه خروج کرد و شاه شجاع کرمانی و ابوحمزه خراسانی درگذشتند.

۲۹۱

ابوالعباس احمد ثعلب نحوی کوفی و ابراهیم خواص صوفی و قاسم بن عبدالله وزیر مکتفی درگذشتند.

۲۹۲

ابوالحسین خیاط معتزلی درگذشت و مکتفی عباسی معتمدین سلیمان کاتب را بمصرفرستاد تاجا کم آنجا هارون طولونی را بقتل رساند و دولت طولونیه سپری گشت.

۲۹۳

محمد بن عبدوس محدث فوت شد -

۲۹۴

محمد بن نصر مروزی درگذشت -

۲۹۵

مکتفی عباسی فوت شد و برادرش المقتدر بالله خلافت یافت و امیر اسمعیل سامانی صاحب خراسان و ماوراء النهر درگذشت و پسرش احمد بحکومت نشست و ابوالحسن احمد نوری صوفی وفات یافت -

۲۹۶

مهدی اسماعیلی بر افریقه مستولی شد و دولت آل اغلب سیری گشت و ابن المعتز بقتل رسید و عمرو بن عثمان مکی صوفی وفات یافت -

۲۹۷

جنید بغدادی و ابوبکر محمد بن داود ظاهری درگذشتند -

۲۹۸

احمد بن مسروق طوسی فوت شد -

۲۹۹

ابو عبدالله محمد مغربی صوفی و مشاد دینوری درگذشتند -

۳۰۰

علی بن سعید عسکری محدث درگذشت -

۳۰۱

حسن اطروش زیدی بر طبرستان مستولی گشت و امیر نصر بن احمد سامانی بعد از پدر در بخارا بر تخت نشست و ابوظاهر سلیمان فرمطی بعد از پدرش ابو سعید سروری یافت -

۳۰۲

ابوالحسن بسامی شاعر معروف فوت شد -

۳۰۳

احمد نسائی صاحب صحیح و رویم صوفی و ابوعلی جانی معتزلی درگذشتند -

۳۰۴

یونان بن مزرع ادیب درگذشت -

۳۰۵

عباس بن حسین وزیر مقتدر بقتل رسید و سلیمان معروف بجامس نحوی درگذشت -

۳۰۶

ابوالعباس احمد معروف بابن سریق شافعی و ابوالحسن تمیمی شافعی و ابوعبدالله بن جلاء صوفی درگذشتند -

۳۰۷

قائم اسمعیلی را که فرمان پدرش مهدی از مغرب قصد مصر داشت بامونس خادم که بحکم مقتدر بحرب او مأمور بود محاربات دست داد -

۳۰۸

ابراهیم نیشابوری محدث درگذشت -

۳۰۹

حسین منصور حلاج و ابوالعباس بن عطا و عبدالله خراز رازی و عبدالله اسکاف از اکابر صوفیه نماندند -

۳۱۰

محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ مشهور وزجاج نحوی و ابوعبدالله یزیدی درگذشتند -

۳۱۱

محمد زکریاء رازی و احمد حمدان نیشابوری و ابن خزیمه محدث فوت شدند -

۳۱۲

سلمه بن عاصم ضبی فقیه درگذشت -

۳۱۳

ابوالعباس سراج محدث وفات یافت -

۳۱۴

ابو محمد احمد جریری درگذشت -

۳۱۵

ابوالحسن معروف باخفش اصغر نحوی فوت شد و ماکان کاکی که مدار ملک اسماعیل زیدی صاحب جرجان و طبرستان بود از تسلط اسفارین شیرویه بخراسان گریخت -

۳۱۶

ابوبکر بن سراج نحوی درگذشت و اسماعیل زیدی مسموم گشت و دولت ملوک زیدیه طبرستان بنهایت انجامید و اسفارین شیرویه بقتل رسید و مرد او یحیی بن زیار که اول ملوک آل زیار است بحکومت نشست -

۳۱۷

محمد بن جابر بتانی حرانی صاحب زیچ فوت شد و ابوعلی محمد بن الباس از امرای امیر نصر سامانی بکرمان رفت و استیلا یافت و او اول ملوک آل "یاس است که بکرمان حکومت کردند -

عبدالله
مقتدر ایالت د

ابوالقاسم
یافت و برمود
و او اول ملوک

مونس
ابن زیار گشته
درگذشت -

ابوهاشم
گفتند امروز
و مونس خادم
مصاف داده ظ

قاهر عبا
پسرش قائم بجا

اخشید
شیخ اب

ناصر ز

ابراهیم

عبدالله
و اصفهان محاربه

۳۱۸

عبدالله نیشابوری صوفی معروف بمرتضی درگذشت و اخشید اول ملوک اخشیدی مصر بفرمان مقتدر ایالت دمشق یافت و ناصرالدوله حمدان اول سلاطین آل حمدان بحکومت دیارریبه و موصل رسید.

۳۱۹

ابوالقاسم عبدالله کعبی معتزلی فوت شد و مونس خادم از مقتدر بگریخت و بر آل حمدان ظفر یافت و بر موصل استیلا یافت و عمادالدوله علی بن بویه از امرای مرداویج بن زیار بر شیراز مستولی گشت و او اول ملوک دیاله است.

۳۲۰

مونس خادم بیخداد رفت و مقتدر عباسی بقتل رسید و القاهر بالله عباس بخلافت نشست و مرداویج ابن زیار کشته شد و برادرش وشمگیر که درری بود بحکومت نشست و محمد بن یوسف فربری علامه درگذشت.

۳۲۱

ابو هاشم جبائی معتزلی و ابن درید ابوبکر از دی لغوی بصری در یک روز ببردند و مردم می گفتند امروز علم کلام ولت برد و درین سال ابو جعفر طحاوی حنفی و شیخ ابوعلی رودباری فوت شدند و مونس خادم بفرمان قاهر بقتل رسید و عمادالدوله دیلمی از شیراز قصد اصفهان کرد و با وشمگیر بن زیار مصاف داده ظفر یافت و بر اصفهان مستولی گشت و آنرا برادر خود رکنالدوله داد.

۳۲۲

قاهر عباسی مکحول شد و الراضی بالله بخلافت نشست و مهدی اسماعیلی صاحب مغرب نامند و پسرش قایم بحکومت نشست و ابوالغزیز اصفهانی صوفی درگذشت.

۳۲۳

اخشید بحکومت مصر رسید و نقطویه نحوی و ابن فرات وزیر مقتدر درگذشتند.

۳۲۴

شیخ ابوالحسن اشعری صاحب اصول مذهب و ابن مجاهد مقری درگذشتند.

۳۲۵

ناصر زیندی صاحب یمن و ابوالحسن شهید شاعر فوت شدند.

۳۲۶

ابراهیم قصار صوفی و جظه برمکی درگذشتند.

۳۲۷

عبدالله مبارک نیشابوری درگذشت و میان سیاه امیرنصر سامانی و رکنالدوله دیلمی صاحب ری و اصفهان محاربات رفت.

۴۳۸

ابن مقله وزیر و واضع خط نسخ و ابوبکر انباری و محمد بن یعقوب کلینی رازی محدث شیعی و ابن شیبوذ بغدادی و ابن عبدربه قرطبی درگذشتند.

۴۳۹

رضی عباسی فوت شد و المتقی بالله خلافت یافت و ماکان بن کاکلی با ابوعلی محتاج مصاف داد و بقتل رسید و ابوالحسن علی معروف بابن بابویه قمی شیعی درگذشت.

۴۴۰

ابویعقوب نهر جوری و ابوالحسن صائغ دینوری و رودکی شاعر درگذشتند.

۴۴۱

امیر نصر سامانی فوت شد و پسرش نوح بن نصر بحکومت نشست.

۴۴۲

قاضی ابو حامد احمد مروودی درگذشت و ابوطاهر قرمطی بجهنم و اصل گشت.

۴۴۳

شیخ ابومنصور ماتریدی درگذشت و متقی عباسی مکحول گشت و المستکفی بالله خلافت یافت و سیف الدوله حمدان برادر ناصر الدوله از موصل بجنب رفت و استیلا یافت.

۴۴۴

ابوبکر شبلی صوفی و علی بن عیسی وزیر مقتدر بکه درگذشت و اخشید صاحب مصر وفات یافت و خادمش کافور اخشیدی بر آن ملک مستولی گشت و نام سلطنت بر حرب بن اخشید نهاد و قائم اسماعیلی صاحب مغرب پسرش المنصور بالله جانشین گشت.

۴۴۵

ابن قاص ظیری و ابوبکر ضولی شطرنجی درگذشتند و سیف الدوله حمدانی بر دمشق و معز الدوله دیلمی بر بغداد استیلا یافتند و مستکفی بالله مکحول گردید و المطیع بالله با اشاره معز الدوله بخلافت نشست و وزیر بن صادق صنهاجی اول صنهاجیه مغرب فرمان منصور اسماعیلی ایالت قاهره یافت.

۴۴۶

ابوطاهر محمد آبادی درگذشت.

۴۴۷

عبدالرحمن زجاجی نحوی فوت شد و سیف الدوله حمدان با سپاه روم مصاف داد و بهزیمت رفت.

۴۴۸

عماد الدوله صاحب فارس درگذشت و برادر زاده اش عضد الدوله جانشین گشت و نحاس نحوی وفات یافت.

۳۳۹

معلم ثانی ابونصر فارابی و هو محمد بن محمد طرخان ترکی درهشتاد سالگی درگذشت .

۳۴۰

احمد صفاری صاحب سیستان درگذشت و پسرش خلف بن احمد جانشین گشت .

۳۴۱

ابوسعید احمد اعرابی فوت شد و منصور اسماعیلی صاحب مغرب درگذشت و پسرش المعز لدین الله جانشین گشت و دقیقی شاعر بقتل رسید .

۳۴۲

قاسم سیاری صوفی و ابراهیم رقی و ابوالقاسم حکیم سمرقندی و ابوالقاسم تنوخی و ابوطاهر خسروانی شاعر درگذشتند .

۳۴۳

امیرنوح سامانی فوت شد و عبدالملک بن نوح سلطنت یافت .

۳۴۴

ابوالنضر محمد طوسی درگذشت .

۳۴۵

ابوالحسن مسعودی صاحب مروج الذهب و ابن حداد شافعی و ابو عمر مطرز زاهد درگذشتند

۳۴۶

ابن درستیویه فارسی نحوی فوت شد .

۳۴۷

قائد جوهر بفرمان المعز لدین الله قصد اقصای مغرب کرد و تا کنار بحر محیط مسخر ساخت .

۳۴۸

جعفر بن محمد خلدی و ابو عمرو زجاجی نیشابوری و ابوالحسن فوشنجی از مشایخ صوفیه درگذشتند

۳۴۹

ابوالفوارس احمد صابونی فوت شد .

۳۵۰

عبدالملک سامانی درگذشت و منصور بن نوح بحکومت نشست .

۳۵۱

ابوالحسن مالکی فوت شد و البتکین والی خراسان از منصور بن نوح متوهم شده بفرین رفت و آنرا از ابوعلی انتزاع نمود ملوک البتکینه باو منسوبند .

۳۵۲

البتکین درگذشت و پسرش اسحق بحکومت نشست .

۳۵۳

میان معزالدوله دیلمی و ناصرالدوله حمدانی محاربه آنگاه مصالحه اتفاق افتاد.

۳۵۴

ابوطیب احمدکندی کوفی معروف بمتنبر شاعر مشهور درگذشت.

۳۵۵

ابواحمد ابدال چشتی فوت شد و ابوعلی الیاس صاحب کرمان مفلوج شده بیخارا شتافت و پسرش البسع در کرمان بحکومت نشست و ابواسحق بن البتکین صاحب فزین فوت شد و غلام پدرش بلکاتکین بحکومت یافت.

۳۵۶

ابو عمرو بن نجید و ابوالفرج اصفهانی مروانی صاحب کتاب اغانی و ابوعلی الیاس صاحب کرمان و وشمگیر بن زیار صاحب جرجان و معزالدوله دیلمی امیر بغداد و کافور اخشیدی صاحب مصر و سیف الدوله حمدانی صاحب شام و حسن فیروزان صاحب طبرستان درگذشتند و بیستون بن وشمگیر در جرجان و طبرستان و عزالدوله بن معز الدوله در بغداد و حسن بن عبدالله اخشیدی در مصر و سعدالدوله شریف بن سیف الدوله در حلب بحکومت نشستند و علاءالدوله غضنفر بن ناصرالدوله حمدانی پدر را حبس کرد و بر موصل و جزیره استیلا یافت.

۳۵۷

عضدالدوله دیلمی کرمان را از البسع انتزاع کرد و دولت آل الیاس سیری گشت و ابوفراس حارث حمدانی صاحب منبج درگذشت.

۳۵۸

جوهرقائد بفرمان معز اسماعیلی قصد مصر کرد و بکشود و دولت آل اخشید سیری گشت و ناصر الدوله حمدانی در حبس پسر درگذشت.

۳۵۹

ابوالحسن علی بندار صیرفی صوفی فوت شد و حسنویه بن حسین کرد بردینور و شهر زور مستولی گشت و او اول ملوک کرد است.

۳۶۰

ابوبکر اجری بغدادی فوت شد و مأمون فریفونی که اول ملوک آل فریفونست بحکم منصور سامانی بحکومت خوارزم یافت و بیستون بن وشمگیر درگذشت و برادرش شمس المعالی قابوس بن وشمگیر بحکومت جرجان رسید و شریف ابواحمد جعفر حسنی در حجاز خروج کرد و استیلا یافت و او اول شرفای مکه است.

۳۶۱

حافظ ابوعبدالله خشنی فیروانی درگذشت.

۳۶۲

بلکاتکین صاحب فزین بقتل رسید و عنقریب سبکتکین از غلامان البتکین بحکومت نشست و او اول سلاطین فزویه است و درین سال ابوجعفر هند وانی بلخی و ابن هانی شاعر اندلسی درگذشتند

۳۶۳

مطبع عباسی درگذشت و سرش الطائم بالله بخلاف نشست و در حجاز خطبه بنام معز اسماعیلی صاحب مصر خواندند.

۳۶۴

ابن الشمشیق صاحب روم روی بیلاذ اسلام آورد و بعلبک بگشود.

۳۶۵

ابن الشمشیق طرابلس را محاصره کرد و بزهر هلاک گشت و بسیل بن رومانوس بقیصری نشسته بسطنه‌المنیه بازگشت و معز اسماعیلی صاحب مصر فوت شد و سرش العزیز بالله جانشین گشت و منصور بن نوح سامانی وفات یافت و سرش نوح بن منصور سلطنت رسید و ابو منصور عماره مروزی شاعر درگذشت.

۳۶۶

حسن فرمطی صاحب هجر و بحرین بمرد و بعد از او از آن طایفه کسی برنخواست و درین سال رکن الدوله دیلمی درگذشت و سرش فخر الدوله در ری حاکم شد و پسر دیگرش مؤید الدوله در اصفهان بحکومت نشست فرمان برادر بزرگتر عضدالدوله قصد فخرالدوله کرد فخرالدوله منهزم بخرجان افتاد و درین سال ابوبکر قفال شاشی و ابو عبیدالله مقری درگذشتند.

۳۶۷

قاضی ابن فریمه درگذشت و عضدالدوله دیلمی با عزالدوله صاحب بغداد مصاف داده او را بکشت و قصد موصل کرد علاءالدوله بن ناصرالدوله بگریخت و عضدالدوله بر بحرین و عمان و بصره دست یافت و سبکتکین صاحب غزنین بر بست مستولی گشت.

۳۶۸

ابو سعید سیرافی نحوی درگذشت.

۳۶۹

حسنویه کرد صاحب دینور بمرد و سرش بدر جانشین پدر گشت و ابو عبدالله رودباری و ابو محمد سهل نیشابوری صلوکی درگذشتند.

۳۷۰

ابو منصور ازهری لنوی و ابن خالویه نحوی وفات یافتند و مؤید الدوله دیلمی قصد خراسان کرد و قابوس و شمگیر و فخرالدوله با او مصاف دادند و منهزم بخراسان افتادند.

۳۷۱

شیخ ابو عبدالله خیف شیرازی و ابو الحسن حصری صوفی و ابو زید مروزی شافعی درگذشتند.

۳۷۲

عضدالدوله دیلمی ببغداد درگذشت و سرش صمصام الدوله در بغداد و پسر دیگرش شرف الدوله در شیراز سلطنت یافتند و ابو القاسم نصر آبادی صوفی و محمد خضری مروزی شافعی درگذشتند.

۳۷۳

مؤید الدوله بخرجان دوگذشت و وزیرش صاحب عباد فخر الدوله را از خراسان بخواند و فخر الدوله در رسید و بحکومت نشست و درین سال ابو عثمان سعید بن سلام مغربی درگذشت.

۳۷۴

ابوبکر علی طرسوسی فوت شد.

۴۷۵

ابوالقاسم عبدالعزیز دارکی شافعی و ابوزرعه احمد رازی درگذشتند.

۴۷۶

شرف الدوله بغداد بگرفت و صمصام الدوله را حبس فرمود و ابوبکر محمد بن شاذان صوفی رازی درگذشت.

۴۷۷

ابوعلی حسن فارسی نسوی نحوی فوت شد.

۴۷۸

ابونصر عبدالله سراج طوسی صوفی و ابوالقاسم جعفر رازی وفات یافتند.

۴۷۹

شرف الدوله دیلمی بغداد درگذشت و برادرش بهاءالدوله جانشین او گشت صمصام الدوله که در فارس محبوس بود نجات یافته آنجا بحکومت نشست و درین سال ابن شاذان جوهری بغدادی و ابوبکر زبیدی اشیلی درگذشتند.

۴۸۰

ابوالحسین قرافی مصری صوفی درگذشت و بفراخان صاحب کاشغر که اول ملوک آل خاقان است قصد ماوراء النهر کرد و استیلا یافت و بازگشت و درگذشت و نوح بن منصور سامانی دیگر بار بحکومت نشست و علی تکین ایلک خان در ترکستان بجای بفراخان بسلطنت نشست و محمد بن مسیب عقلی اول ملوک بنی عقیل موصل را خالی دید از قبله خود در رسید و استیلا یافت.

۴۸۱

طایع عباسی بفرمان بهاءالدوله معزول گشت و القادر بالله بخلافت نشست.

۴۸۲

ابو نصر اسمعیل بن حماد جوهری فارابی صاحب صحاح اللغة درگذشت.

۴۸۳

طاوس الحرمین ابوالخیر حبشی درگذشت عمرش صد و بیست سال بود و در این سال سبکتکین با استدعای نوح بن منصور سامانی بماوراء النهر رفت و لشکر بخراسان کشید و آنرا از ابوعلی سیمجور که از امرای سامانیان بود و بنی میوزید انتزاع نمود.

۴۸۴

شیخ العربیه ابوالحسن علی رمانی نحوی و ابراهیم حرانی صابی و ابوالحسن محمد معروف باین یا سر حسینی شافعی درگذشتند.

۴۸۵

صاحب بن عباد وزیر فخرالدوله دیلمی و ابن سکره هاشمی و ابوالحسن دارقطنی محدث و یوسف بن حسن سیرافی نحوی و ابوبکر اودنی بخاری و ابو حفص احمد معروف باین شاهین بغدادی درگذشتند.

۴۸۶

ابوطالب مکی حارثی صاحب قوت القلوب وفات یافت و عزیز اسمعیلی خلیفه مصر درگذشت و پسرش حاکم بامرالله حاکم شد و مأمون فریفونی صاحب جرجانه و ابوعبدالله خوارزمشاه صاحب کات را بکشت و خود را خوارزمشاه خواند.

تحقیقات ادبی

شرح یکی از ابیات حافظ

از یاد داشته‌های علامه استاد آقای

محمد فروزی

در میان اشعار گویندگان بزرگ حتی شعرائی که بفصاحت بیان و طلاقت لسان و روشنی فکر و کلام شهرة آفاق شده‌اند حواء ناخواه گاهی از اوقات ابیاتی دیده میشود که مفهوم آنها یعنی مراد و مقصودی که شاعر در نظم آنها داشته بر همه کس روشن نیست و فهم آنها یا موقوف باشنا بودن بعضی از اصطلاحات و تعبیراتی است که در عهد گوینده معروف بوده و امروزه مهجور و مجهول شده یا آنکه طرز جمله بندی و استعارات و مجازات و ایهامانی که شاعر بکار برده بطول زمان برای ما نامأنوس گردیده و در این صورت درک مضمون شعر محتاج بتأمل شده است.

الفاظ هر قدر رسا و جملات بهر اندازه تمام اندام و سالم انتخاب شود چون هیچوقت لفظ نمیتواند قالب صحیح معانی و احساسات باشد و دریای خروشان و مواجی را که در خاطر نویسنده و شاعر در طغیان و ریزش است در خود جای دهد و خواننده از خواندن آن همان حالی را پیدا کند که نویسنده و شاعر داشته غالباً بعلمت همین عدم لیاقت الفاظ در رساندن معانی و احساسات و پوشیده ماندن آنها در پس این پرده مفهوم و مضمون نوشته‌ها و اشعار بر غیر صاحبان اصلی آنها مبهم میماند و این حال در شعر که بقید وزن و قافیه و اختصار و فشرده شدن معانی و احساسات در عبارات و جمل مختصر مقید است بیشتر بروز میکند بخصوص اگر شاعر بخواهد که معانی عالیله علمی و فلسفی و عرفانی را در قالب الفاظ بریزد و برای آنکه هر نا اهل و عامی بسهولت

بعضی اسرار و رموز پی نبرد در استعمال مجاز و استعاره و ایهام متعمد باشد.

لسان‌الغیب شی از و خواجه بزرگوار شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی از این طبقه اخیر است و بهمین علت فهم يك عده از اشعار او بر کسانی که اهل اصطلاح نباشند و پاره‌ای تعبیرات و رموز قرآنی و ادبی و علمی را ندانند مشکل مینماید مخصوصاً قیدی که حافظ در رعایت ایهام و ایهام‌التناسب و مجازات و استعاراتی که امروز بر اثر مرور زمان بنظر ما غریب جلوه میکند داشته این کار را مشکلتر کرده و گاهی نیز واقعاً اشعار او را دور از فهم نموده است.

بدبختانه از معاصرین حافظ چنانکه معمول شعرای عرب بوده هیچکس پیداننده است که معانی این اشعار مشکله را از خود آن شاعر پیرسد و بعنوان شرح بر مشکلات اشعار او آنچه را که شفاهاً میشوند بنویسد و برای آیندگان بگذارد تا بعد ها در این مرحله مردم بزحمت نقتند و در پی بعضی توجیحات که غالب آنها نیز ریک و نا مربوط است نروند همچنانکه نظیر این کار را برای امثال انوری و خاقانی و نظامی و مولوی در عهد ایشان نکرده‌اند و بهمین علت يك عده از اشعار ایشان برای ما تا مفهوم و تاریک مانده است.

چون حافظ یکی از بزرگترین شعرای ایران است و مردم حقیقت جوی کنجکاو میل دارند اشعار او را بخوبی بفهمند و در دیوان او هر جا شعری مشکل بر میخورند مضمون و مفهوم آنرا حل کرده داشته باشند لهذا ما سعی میکنیم که بعد از این گاهگاه بعضی از این گونه ابیات حافظ را تا آنجا که حل آن برای ما باستعانت کتب لغت و فرهنگها و بعضی شروح دیوان حافظ مثل شرح سودی و شمعی و سروری و نیز در نتیجه بعضی تبعات و یادداشتهای استاد علامه معظم آقای محمد قزوینی ممکن باشد در مجله یادگار درج نمائیم و ضمناً از خوانندگان محترم نیز خواهش میکنیم که اگر در فهم اشعار حافظ بمشکلی بر میخورند و در این خصوص سؤالی دارند - بشرط آنکه این مشکل و سؤال عامیانه و مبتذل نباشد - آنرا بما بنویسند تا بوسیله تحریک حس کنجکاو در ما شاید بحل آن مشکل و جواب آن سؤال توفیق یابیم.

(مجله یادگار)

بر
آقای قزوینی
بیا که بر
و این اس
ایر
شمیت رو
احادیث
حکایت ش
بیا که پرد
چویار بر
مقص
است که عا
آنست که ص
نکه روز و
بیا که پرد
عمد
بیت که فه
چشم که و
۱
جزای آ
بدار يك
دگر بگو
۲
اشك
عید
فکنند
و
اسامی آنها

برای این مرتبه مشکلی که از طرف نگارنده این سطور بحضرت استاد علامه آقای قزوینی عرضه شد در باب این بیت حافظ است که میگوید:

بیا که پرده گلریز هفت خانه چشم کشیده ایم بتحریر کار گاه خیال
و این است فوایدی که از یاد داشتهای معظم له در این باب برگرفته ایم:
این بیت از غزلی است که ابیات اوّل آن چنین است:

شممت روح و داد و شمت برق وصال بیا که بوی ترا میرم ای نسیم شمال
احادیثاً بجمال الحبيب قف وانزل که نیست صبر جمیلم ز اشتیاق جمال
حکایت شب هجران فرو گذاشته به بشکر آنکه برافکنند پرده روز وصال
بیا که پرده گلریز هفت خانه چشم کشیده ایم بتحریر کار گاه خیال
چو یار بر سر صلح است و عذر میطلبد توان گذشت ز جور رقیب در همه حال
مقصود از نقل این ابیات بدست آمدن زمینه مطلب است که صحبت از روز وصال
است که عاشق بمعشوق رسیده است و یار بر سر صلح است و عذر می طلبد بنا بر این بهتر
آنست که صحبت آلام شب هجران فرو گذاشته شود و از این مقوله هیچ بمیان نیاید بشکر
نکه روز وصال پرده بر افکنده است، حال بینیم معنی و مقصود بیت چهارم یعنی:

بیا که پرده گلریز ... الخ که قدری معقد و مبهم است چیست؟

عمده علت این ابهام و تعقید یکی عدم وضوح بعضی الفاظ و تعبیرات است در این
بیت که فهم معنی شعر را مشکل کرده مثلاً: «پرده گلریز» و دیگر: «پرده هفت خانه
چشم» که واضح تر است (یعنی هفت طبقه پرده های چشم ۲) و دیگر که عمده است کلمه:

۱ - این غزل را حافظ با استقبال سعدی گفته و سه بیت اول غزل سعدی اینست:

جزای آنکه نگفتیم شکر روز وصال شب فراق نغفتم لاجرم ز خیال
بدار يك نفس ای قائد این زمام جمال که دیده سیر نیکردد از نظر بجمال
دگر بگوش فراموش عهد سنگین دل پیام ما که رساند مگر نسیم شمال

۲ - حافظ در غزلی دیگر (شماره ۴۵۹ از طبع وزارت فرهنگ) گوید:

اشک حرم نشین نهانخانه مرا زانسوی هفت پرده بیازار میکشی

عید زاکانی گوید (ص ۱۱۳ از دیوان او):

فکند در پس هفت پرده مردم چشم بانتظار تو بیوسته جای خواب و خیال

و هفت خانه چشم یا هفت پرده چشم یا هفت طبقه چشم همه یکی است (رجوع شود برای تفصیل
اسامی آنها بیات اللغات)

«تحریر» است که با وجود فحص زیاد مقصود از آن درست معلوم نشد و دیگر: «کارگاه خیال» است و روی هم رفته بواسطه اجتماع این چند کلمه غریب غیر مانوس غیر مفهوم مجتمعاً در یک بیت آنرا قدری از فصاحت انداخته و تاریک و مبهم ساخته است. اما «پرده گلریز» سودی در اشعار حافظ حدس زده است که آن یک نوع پارچه است که صور گل بر آن منقوش بوده، در فرهنگ بهار عجم گوید: «گلریز پارچه که گلپای سرخ در آن بافند، محمد عصار گوید: قبای اطلس گلریز والا.»

اما «تحریر» در قوامیس عربی حتی در ذیل این قوامیس از «دزی» معنی مناسبی یعنی مناسب مقام برای آن مطلقاً پیدا نشد ولی در شرح سودی گوید که اصل تحریر بمعنی تقویم خط و اصلاح آن است و این کنایه از تزیین است. در بهار عجم گوید: «تحریر بمعنی خطوطی است که بر گرد کاغذ خطوط و تصاویر کشند، بسالک یزدی گوید:

همانی از شرم رخت تصویر تواند کشید
ور کشدهمچون خطت تحریر تواند کشید

در غیاث اللغات گوید: «تحریر بمعنی خطهای تاریک که از موقلم بر نقوش و تصاویر کشند» پس روی هم رفته (اگر این معنی برای تحریر در عصر حافظ هم معمول بوده) تحریر در اینجا بمعنی تزیین و نقاشی و انواع تصاویر و نقوش باید باشد.

اما «پرده کشیدن» بمعنی پرده بستن و پرده گشادن هر دو آمده و فارق در دو معنی ذکر صله است که بمعنی اول صله آن «بر» و «به» و بمعنی دوم «از» است پس حاصل معنی بیت چون صحبت از وصال محبوب و رسیدن عاشق بوصول حضوری معشوق است ظاهراً باید این باشد که بیا ای معشوق که چون تو حاضری و وصال تو ما را نصیب شده است دیگر از فکر و خیال صحبتی نکنیم و از فراق و آلام شبهای هجران حکایتی نگوئیم و پرده گلریز چشم را (یعنی پرده چشم خود را که از کثرت اشک و گریه خونین بشکل پرده گلریز سرخ و برنگ خون و مانند پارچه‌ای که روی آن تصویر و نقش گل سرخ بافته‌اند شده) روی کارگاه خیال یعنی روی کارخانه بافندگی خیال بکشیم، و کارگاه

محل ساختن چیزها مخصوصاً بافتن جامه است ۱ و کار نامه بمعنی مرقع تصاویر است که نقاشی برای اظهار کمال خود ترتیب میدهد ۲.

از این دو معنی و اصطلاح کارگاه و کارنامه تقریباً چنین بر می آید که یکی از معانی کارگاه ظاهراً محلی بوده است که نقاشان در آنجا کار میکردند ۳ و انواع جامه ها را در آنجا بانواع الوان و نقوش می آراسته و بر آنها نقش میکشیدند ۴ پس کارگاه خیال نیز محلی بوده است که قوه خیال هر آن در آن هزاران نقش از حواس خمسۀ باطنه از حس مشترك و متخیله و واهمه و حافظه و متصرفه در آن بوجود می آورد.

باری مقصود خواجه ظاهراً اینست که حال تو ای معشوق حاضر و ناظری و نعمت وصال تو رسیده ایم و پرده هفت لای ملون برنگ سرخ چشم را بروی کارخانه تصاویر یا کارخانه جامه ای که عبارت از قوه متخیله است (که در هر آن هزاران نقوش و تصاویر مطبوع و ملایم و شیرین یا مکروه و مولم و تلخ از آلام هجران و فراق و خاطره های وصال و بوس و کنار معشوق را ترکیب و تحلیل میکند) بکشیم و از دیدن این کارگاه متعب رنج آور آسوده شویم و بفرایغ دل و آرامش خاطر و سکون قلب با تو و با وصال تو و با حضور تو در دریای شادی و فرح غوطه خوریم و از نعیم نهایات الوصال متمتع و متنعم باشیم.

۱ - رجوع کنید بقیات اللغات

۲ - ایضاً

۳ - Atelier

۴ - حافظ در مطلع غزل دیگری گوید:

خیال نقش تو در کارگاه دیده کشیدم
بصورت تو نگاری ندیدم و نشنیدم

آثار باستان

بابا رکن الدین و قبر او

در قبرستان تخت فولاد اصفهان واقع بر ساحل راست زاینده رود و مجاور جاده شیراز قبری است از يك تن از عرفای قرن هشتم هجری که ظاهراً قدیم ترین قبرهای تاریخ دار این قبرستان بسیار بزرگ است و آن متعلق است ببابا رکن الدین مسعود بن عبدالله بیضاوی که در تاریخ یکشنبه ۲۶ ربیع الأول از سال ۷۶۹ فوت کرده و در این مکان مدفون شده است.

امروز در قبرستان تخت فولاد قبر عده عظیمی از مشاهیر علما و فقها و شعرا و خوشنویسانی است که از عهد صفویه ببعده در اصفهان فوت کرده و در دورا در قبر بابا رکن الدین بفواصل نزدیک یا دور از آن بخاک سپرده شده اند لیکن چنانکه گفتیم هیچیک از قبرهای تاریخ دار موجود در این گورستان از قبر بابا رکن الدین قدیم تر نیست و ظاهراً بهمین علت هم بوده است که تا اواخر عهد صفویه این مکان را قبرستان بابا رکن الدین میخوانده اند حتی پد معروفی هم که راه اصفهان بانجا از آن طریق است پیل بابا رکن الدین مشهور بوده و شاردن مسافر مشهور فرانسوی باین نکته تصریح میکنند. این ساختمان زیبا که از جهت هندسه بنا و مشرف بودن بر سایر گنبد های تخت فولاد امتیازی خاص دارد وبشکل گنبدیست دوازده ترک بامر شاه عباس کبیر شروع شده و در سال ۱۰۳۹ بانجام رسیده است و در ابتدای داخل و خارج آن کاشی کاریهای مینائی عالی داشته لیکن حالیه قسمت عمده آن محو شده فقط کتیبه عالی سردر و قسمتی از کاشیهای خارج گنبد باقیست.

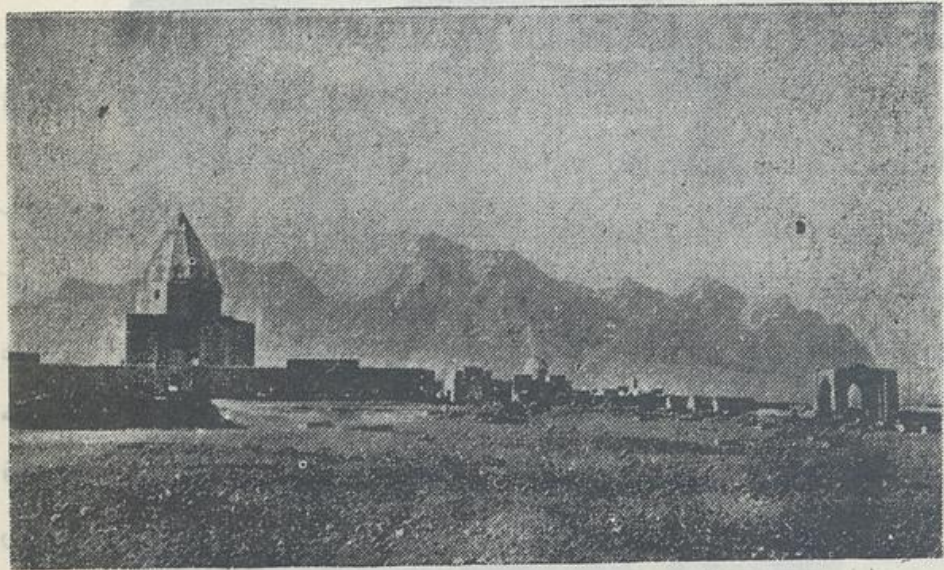
عین کتیبه سردر بنا این است:

«بتأیید الواحد الباقي قد ارتفع عمارة هذه البقعة الملكوتية بأمر دولة كلب علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه عباس الحسینی بهادر خان خلد الله تعالی ملكه و سلطانه



الی یوم القيامة تمت بأمره و اهتمامه بحسن الأتقياء والأمر لله تعالى ۱۰۳۹ کتبه الفقير محمد صالح الاصفهانی المولوی .

در داخل گنبد پنج ایوان بزرگ است که برگردا گرد صحن مرکزی ساخته شده . قبر بابا رکن الدین در یکی از این ایوانهاست و بر روی آن سکوی بزرگیست . در یکی دیگر از ایوانها نیز دو قبر است که صاحبان آنها هنوز معلوم نشده اند لیکن در سایر ایوانها چیزی نیست .



منظره قبر بابا رکن الدین در تخت فولاد

در روی يك قطعه سنگ مرمر که در پائین قبر بابا رکن الدین نهاده است بخص رفاع زیبا کتیبه قبر او چنین حجاری شده :

« الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون ، هذا قبر حجة الاولیاء والعارفین قطب الاوتاد والوالهین برهان الأتقیاء والصالحین قدوة العشاق والذاکرین کھف الموحدین المحققین السالک مسالک ائمة المعصومین والعارف بالحقائق الربانية الواقف بالدقائق الملکوتية الطائر بفضاء اللاهوتية مهبط الأنوار ومخزن الأسرار و نفحة العطار ومقام الشطار ومحل الاستغفار رکن الشریعة والطریقة والحقیقة والعرفان بابا رکن الدین

مسعود بن عبدالله بیضاوی ر قد توفی يوم الأحد من يوم السادس والعشرين من شهر ربيع الأول سنة تسع و ستين و سبعمائه .

اما از شرح حال این بابا رکن الدین مسعود بن عبدالله بیضاوی که در ۷۶۹ فوت کرده و بعلت اهمیت مقام در تصوف و عرفان چنانکه کتیبه قبر او شاهد آنست شاه عباس بزرگ را بساختن چنین مقام و گنبدی زیبا برای قبر او و داشته بدبختانه چندان اطلاع کاهلی در دست نیست و بهمین علت هم بوده است که در عهد صفویه در باب مذهب و مشرب او بین فضای عهد اختلاف شده و شیخ بهائی و دیگران بجلالت قدر او اذعان کرده و او را شیعه قلمداد نموده اند .

شرح حال بابا رکن الدین را با اینکه مسلماً از بزرگان صوفیه بوده ما در هیچیک از کتب تراجم احوال صوفیه و تذکره های علما و رجال نیافتیم تنها عبدالله افندی مؤلف کتاب نفیس ریاض العلماء در خاتمه این کتاب اجمالاً باحوال او اشاره میکند لیکن عجب در این است که با وجود اصفهانی بودن و در اصفهان اقامت داشتن عبدالله افندی مثل اینکه هیچوقت بدیدن قبر او نرفته و سنگ قبر او را ندیده بوده نام او و تاریخ فوتش را نقل نمیکند . این است ترجمه شرحی که مؤلف ریاض العلماء در باب بابا رکن الدین نوشته :

«بابا رکن الدین همان شیخ صوفی شیرازی معروفی است که در اصفهان در مقبره ای که بنام او بمقبره بابا رکن الدین شهرت دارد مدفون است و ظاهراً او از اهل سنت بوده ، من در شهر لاهیجان شرحی از او دیدم بر کتاب فصوص الحکم محیی الدین ابن العربی که کتابی بزرگ بود و برینجاه هزار بیت بالغ میشد ، این شرح که شرحی است ممزوج بمتن فارسی نسخه آن بسیار کهنه بود بخط ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن العمویة شیرازی بتاریخ ۷۴۶ و این کاتب یا معاصر مؤلف بوده یا قریب العهد با او . بابا رکن الدین چنانکه از مطالعه این شرح بوضوح می پیوندد شاگرد یک عده از عرفا بوده مانند شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشی صاحب کتاب تأویل الآیات و شیخ داود قیصری شارح فصوص الحکم مزبور و شیخ نعمان خوارزمی . من در این شرح در بیان

مطالب اموری عجیب و مذهبی غریب دیدم تا آنجا که از آن بر من حیرت دست داد.»
 نام این شرح را حاجی خلیفه نیز در کشف الظنون آورده و اسم آن «نصوص الفصوص»



گنبد قبر بابا رکن الدین

بوده است، این است آنچه حاجی خلیفه در خصوص این کتاب مینویسد:
 «از شروح فصوص الحکم یکی نیز شرح فارسی مبسوطی است بنام نصوص الفصوص
 تألیف شیخ رکن الدین شیرازی و هر نکته ها که در شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشی

و شرح داود قیصری و شرح شیخ مؤیدالدین جندی و شرح شارح اول مسطور بوده مولانا رکن‌الدین آن نکات را در این کتاب آورده و حل متن بطریق نزدیک که همه کس آنرا فهم تواند کرد کرده اوله حمد فزون آن خدای را ... ۱» و در محلی دیگر مؤلف کشف‌الظنون گوید که بابا رکن‌الدین این شرح را در شهر «سرای» تدوین کرده است. از این شرح فصوص‌الحکم بابا رکن‌الدین بیضاوی خبری بدست ما نیامد که آیات بحال باقی مانده یا از میان رفته است هیچ بعید نیست که نسخه آن در بعضی از کتابخانه‌های خصوصی موجود باشد.

شیخ آذری در کتاب جواهر الاسرار در شرح این رباعی:

اصلم ز قلندر است و فرعم ز عدم
وز تنگ مرا در نپذیرد عالم
دیده چو نظر کرد بصرای قدم
جان در صف عشق بودیش از آدم

گوید: بدان اعزك الله في الدارين که شرح این رباعی را حبیب‌العارفین شیخ رکن‌الدین شیرازی غفران الله علیه رساله‌ای نوشته است و آنرا قلندریه نام کرده ...
از این رساله نیز اثری و اطلاعی بدست ما نیامد.

دانشمند ارجمند آقای حاج میرزا حسنخان جابری انصاری در کتاب تاریخ اصفهان و ری و همه جهان صفحه ۳۲۵-۳۲۶ در باب بابا رکن‌الدین چنین نوشته‌اند: «بابا رکن‌الدین انصاری و از نژاد جابریانی بود که بعد از کشته شدن عمیدالدین اسعد جابری انصاری ۲ وزیر اتابیک سعد در قلعه اشکنوان فارس باصفهان منتقل شدند و عرفائی که از نژاد جابر در بلاد پراکنده شدند بیشتر بیابا مشهور میشدند چنانچه در کراچ و برآن و دیگر بلوکات اصفهان بقاع و قبور بابا های جابری هنوز هست و در مصر هم باعربی زبان بودن اهلش قبر یکی از اولاد جابر را شهیر بمحل بابا جابر میخوانند.» متأسفانه آقای انصاری برای نسبت جابری و انصاری بودن بابا رکن‌الدین بهیچگونه سندی حواله نداده‌اند. در اسنادی که ترجمه احوال این عارف معروف قرن هشتم بدست ماست در هیچیک اشاره‌ای بجابری و انصاری بودن بابا رکن‌الدین نیست.

دو تصویری که در این مقاله نقل شده اولی منقول از مجله آثار ایران است که بتوسط اداره کل باستان شناسی بزبان فرانسه منتشر میشد دیگری را دوست فاضل ما آقای محمد صدر هاشمی مرحمت کرده از اصفهان فرستاده‌اند.

۱. در متن چاپی کشف‌الظنون نام این شرح «نصوص‌الخصوص» آمده و آن ظاهراً تحریف است.

۲. رجوع کنید بنیل ص ۱۲ همین شماره از مجله یادگار.

مکاتیب تاریخی

مکتوبی از میرزا طاهر نصر آبادی

بقلم آقای پرو بیضانی

میرزا طاهر نصرآبادی علیه الرحمة که مؤلف تذکره معروف و بسیطی مشهور بتذکره نصرآبادی است از شعرا و محققین عصر شاه سلیمان صفوی است. تنها اثری که از وی در دست مییابد همان تذکره است که بهمت استاد فقید مرحوم وحید دستگردی بچاپ رسیده و اصناف اشعاریکه از طبع خود در تذکره مزبور درج نموده. اخیراً در یکی از جنگهای قدیمی کتابخانه شخصی و عالی دانشمند محترم آقای باستانی رادوقه الله مکاتیبی چند از بعضی فضلاء عصر صفوی ملاحظه شد از جمله مکتوب نفیسی نیز از مرحوم نصرآبادی بنظر رسید.

این مکتوب که مخاطب آن میرزا قاسم خلوت نشین عباس آبادی اصفهانی تبریزی الاصل است نمونه از منشآت مرحوم نصرآبادی است که در جای دیگر دیده نشده و چون حاوی صنایع ادبی شیرین و مطالب دلنشین است بحالتی که در آن جنگ ضبط شده بود استنساخ و تقدیم نظر خوانندگان مجله گرامی یادگاری نمایم اگر در بعضی از جملات آن عدم سلاستی مشهود است بر بنده بجنی نیست زیرا عیناً نقل نموده و دخالتی در آن نکرده ام.

مقدمه باید دانست که میرزا قاسم از تاجر زادگان و رجال متعین آن عصر است که در افواه بعلت نامعلومی مشهور به بز بوده است و نظاهر بفضل و شعر نیز داشته و ظن قوی میرود که میرزا قاسم متخلص بزاهد را که نصرآبادی در تذکره خود نام برده و در لباس تمجید از وی تنقید نموده همین شخص باشد. در هر حال مرحوم

نصرآبادی روزی برای وصول حواله میرزا قاسم بسراغ خواجه التفات صندوق دار او بمنزل میرزا رفته و از پسر وی بی‌اعتنائی دیده این رقعہ را در مذمت فرزند و مواعظہ بپدر نوشته است :

« ذات عديم المثال آن مخدوم علی الاطلاق و ملاذ باستحقاق و نکته شناس خردبین و رموز دان دقایق آسمان و زمین آصف آصف صفات و انسان ملکی ذات از آسیب عین الکمال محفوظ بوده بخشنده بی منت مخدوم زاده خدام را از مکمن غیب شعور و تمیز و هوش درست کرامت فرماید ، عزیزا از کمال خلوص و نامرادی طاهر نصرآبادی دو کلمه از اوضاع و اوصاف و طریق مسلوك بهرام صولت زحل رفعت ناهید استغنائی مخدوم زاده را بخدمت عرض می‌نماید که حکما گفته‌اند دوستی با شخصی باید کرد که آئینه مثال عیب ترا زوی بروی بیان نماید تا در دفع آن کوشیده رفع نمائی . خلاصه تصدیق اینکه بعد از سعی و تکاپوی بسیار مخلص در باب وصول آن جزوی طلب که بملازمت عالی مشرف شده بود و آنرا بمعتمد الخواص خواجه التفات خزانه دار عالی برات فرمودند شخصی همراه گردید که در راه رفیق باشد مخلص در آمدن اندیشناک بودم چرا که در شب گذشته در عالم واقعه خوابی دیده بودم که بصحرای وسیعی سیارم و در یک سمت صحرا گله و بزغاله بسیار چرا میکنند و یک بز کی بصد هزار خط و خال و نگاریک طرف ایستاده اصلا متحرک نمیشود . من در اندیشه بودم که آیا ازین واقعه چه بظهور رسد که ناگاه آستانه فلک نشانه عالی نمودار گردید سده بنظر در آمد که نزد پیشطاق رفیعش آسمان را بر زمین و از رشک شمس با رفعتش شمس را عرق خجلت بر جبین و نکته گل میخ درش نکته گیر ماه و زمین بود با احتیاط تمام بمداومت حرز و اعتصام قدم باندرون نهاده ، ساولان و ایشک آفاسیان بحکم آنکه :

سگ و دربان چو یافتند غریب این گریبان بگیرد آب دامن
از شش جهت زبان کشوند که : « کیم سن و هانده گدرسن وور توپ باغله » شروع نمودند
من بیچاره روستائی بی جگر که سوای بوره و بشه حرفی دیگر شنیده از اجتماع این
سخنان مانند نقش دیوار بر جای ماند نه یارای بر کشتن و نه قدرت باندرون رفتن

آن شخص
فرموده اند
خدایم پیش
مازندران
یاقوت و خ
مشکی و خ
و گلناری
مردگان شم
و اجلال من
بر روی زمین
بخاطر رسید
مقرر داشته
القص
« سمانیم
کورنش و ت
زهرة فغفور
التفات نکرد
دوش دیده
اسیر باشد
آقائی برطلو
خورشید را

آن شخص رفیق دست فقیر را گرفته بزبان نسناسی بایشان گفت مانع مشوید خدّام خود فرموده اند ایشان از واهمه باز و دستها را بزیر رو گذاشته خاموش شدند. فرستاده خدّام پیش افتاده لاحول لاحول گویان داخل دیوانخان (کذا) شدم چه دیدم یک مازندران ریکا، یک قرداغ قارداش و یک هندوستان خواجه سرا علی الخصوص خواجه یاقوت و خواجه لاهوت و خواجه قرتوت و خواجه مشکگی و خواجه دُشگی و خواجه مشکگی و خواجه ناجی و خواجه راجی و خواجه باجی سیاه و سفید و زرد و عنابی و جوزی و گلناری رنگا رنگ بیکدیگر در آمیخته فقیر را آنقدر واهمه روی داد که خود را از مردگان شمردم ناگاه نظر این بیچاره غریب بسمتی افتاد که مخدوم زاده عالیشان بعظمت و اجلال متمکن بودند، شخصی دیدم که بر فراز کرسی قرار گرفته که اگر لنگر تمکین بر روی زمین اندازد گاو زمین طعمه ماهی شود با عظمت و بزرگی دوش بدوش بنده را بخاطر رسید که بلکه یکی از پادشاهزادگان هندوستان است که میرزا را بمیزبانی ایشان مقرر داشته اند.

القصة بگوشه رفته از خوشقدم نام غلام استفسار نمودم که ایشان کیستند گفت:

«سمانیه ناسی؛ مگدوم جاده آکاست ۱» پیش رفته دست از جان شسته بعد از سلام و کورنش و تسلیم پیغام خدّام را گذرانیدم به تغیر و زهر چشمی که اگر در کار قیصر کردی زهره فففور آب شدی بشدّ و مدّ تام و تمام فرمودند که ما خواجه التفات نیستیم دیگر التفات نکرده ملتفت بجای دیگر شدند. فقیر این مجمع را که ملاحظه نمودم واقعه که دوش دیده بودم بخاطرم رسید سرگردان و معطل مانده چون مسلمانی که بدیار فرنک اسیر باشد، ناگاه مجمع بهم خورده خواجه التفات نمایان شد پیربری بلند کرد نواب آقائی بر طلوعید سیاهی بنظر درآمد که اگر شب بمقدار خالی از وی تیرگی کسب کند خورشید را بر آمدن محال باشد اعضاش ز تیرگی مخمر و زبخت سیاه من سیه تر، پیش

رفته مطلب را عرض نمودم از چهره مثال رب انارش سر که فروشی کرده باندرون تشریف بردند بعد از ساعتی زری آورد که ضرب لیل و نهار در دارالضرب افلاک سکه نموده، از قلبی و ناروائی میخواست بر ندارد ولی بخاطر رسید از بدقمار هر چه ستانی شتل بود، زر را برداشته گرسنه و تشنه از دولتخانه عالی بیرون آمده گاهی آتش فراق غلیان دود از نهادم برمی آورد و گاهی از اشتیاق پیاله قهوه گرم خون جگر خویش را می نوشیدم. بهر نهج که بود خود را بآبادانی رسانیده شکر حیات تازه بجای آوردم.

مخدوم من خدام در کسب حسنه و کاردانی و قاعده فهمی بی مثلند زبان را حد و صف و حمد ایشان نیست اما با وجود سوختگی و برشتگی مخدوم زاده اینقدر کسب آدمیت نموده باشند که بیچاره که باستان بوسی آید آخر در تواضع زبانی و رسمی تقصیر نوزند، فرض کنیم که فقیر را شناختند مندیلی زر بر سر داشتم و قبای سرخی پوشیده بودم شال ترمه که از تراکت اگر بسویش گرم نظر کردی شعله ور میشد لام الف بسته بودم اگر در تعظیم من قد الف می نمودند از شأن ایشان چه کم میشد بهر حال ناممکن است در تربیت ایشان بکوشید و سعی بلیغ بجای آورید که در جرگه مردم آدمی تواند سر بر آورد چون دو کلمه کستاخی نسبت بملازمان عالی واقع شد حمل بر نوع دیگر نفرمایند.

درد دل عاشق به معشوق

ای امید من و عهد تو تو سراسر همه باد
 نریم يك نفس از غصه تو هرگز شاد
 داوری نیست که از هجر تو بستانم داد
 راستی نيك رسانید که چشمت مرساد
 نبرم خود نبرم حسن تو جاوید زیاد
 وره این طشت سه سال است که از بام افتاد
 همه سر سبزی کمتر سگ دربان تو باد
 او همان شب بدم رفت که عشق تو بزاد
 که شد عمر وزو هیچ بجز غم نکشاد
 زین سخن بگذر و این واقعه بگذار از یاد
 گر ز تو عمر ستد در عوضش عشوه بداد
 (ائیرالدین اخیسکتی)

یاد میدار که از مات نمی آید یاد
 نکنی يك طرف از قصه من هرگز گوش
 یاوری نیست که با خصم تو بردارم تیغ
 تو بگفتی که وصالم برساند بخودت
 گفتمی ار فاش کنی عشق پری جان نبری
 گر غرض خون منست و سر اینک سر و طشت
 من برین تهمت اگر کشته شوم باکی نیست
 عاقبت خواستی از من خیر الله جزاک
 کله وصل تو با هجر تو می کردم دوش
 در میان روی بن کرد خیالش که اثر
 عشق ما مظلمه کس بقیامت نبرد

چند روزنامه در عهد ناصرالدین شاه

بقلم آقای م. صدر هاشمی

در شماره قبل مجله یادگار وعده دادیم که از دوروزنامه مهم دیگر زمان ناصرالدین شاه یکی بنام «روزنامه دولت علیه ایران» و دیگری بنام «مریخ» گفتگو نمائیم. شاید اگر فرصت و مجالی دست داد در شماره بعد هم از یک روزنامه مهم که مدت ده سال تمام در اصفهان بنام «فرهنگ» در همین زمان ناصرالدین شاه چاپ و منتشر میشده بطور تفصیل سخن بمیان آوریم تا بر خوانندگان واضح گردد که زمان ناصرالدین شاه از لحاظ روزنامه نگاری یکی از ادوار قابل توجه بوده و بطور قطع تا کنون هم در مملکت ما جراید مفیدی مانند «اطلاع» و «ایران» و «ایران سلطانی» و روزنامه مرآة السفر» و سایر جراید این دوره پیدا نشده است چه از حیث خوبی چاپ و کاغذ و خط چه از حیث مندرجات. در هر صورت منظور ما در اینجا گفتگو از تمام جراید زمان ناصرالدین شاه نیست امیدواریم بزودی و سائل طبع کتاب «تاریخ جراید و مجلات ایران» فراهم گردد تا واضح شود که ایران نیز از لحاظ فن روزنامه نگاری آنقدرها هم عقب نمانده است.

۴ - روزنامه دولت علیه ایران

این روزنامه در سال ۱۲۷۷ قمری در طهران تأسیس و با اهتمام و مباشرت میرزا ابوالحسن غفاری نقاش باشی کاشانی ملقب بصنیع الملک دائر شده است و آن دنباله روزنامه «وقایع اتفاقیه» بوده که مدت زمانی منتشر میشده و در تاریخ مذکور یعنی سال ۱۲۷۷ تعطیل و بجای آن روزنامه دولت علیه ایران انتشار یافته است. تفصیل این اجمال آنکه پس از انتشار شماره ۴۷۱ روزنامه وقایع اتفاقیه که

باسم روزنامه وقایع یوم پنجشنبه ۲۶ شهر محرم مطابق سال پیچی ثیل سنه ۱۲۷۷-
 بوده شماره ۴۷۲ بنام «روزنامه دولت علیه ایران» منتشر شده و بطور غیر مرتب بعد
 از این جمعا ۱۹۶ نمره یعنی تا شماره ۶۶۸ مورخ هفتم شوال ۱۲۸۷ قمری انتشار
 یافته و در این تاریخ تعطیل شده است.

از خصوصیات و امتیاز این روزنامه تصاویر و نقاشی های متعددیست که از شاهزادگان
 و رجال در باری و حکام و امرای زبان ناصرالدین شاه در هر شماره چاپ شده و این
 تصاویر که فهرست قسمتی از آنها را بعد ذکر خواهیم کرد بقلم مرحوم صنیع الملك
 مباشر روزنامه نقاشی شده است. مرحوم میرزا ابوالحسنخان صنیع الملك نقاشی عم
 مرحوم کمال الملك از اساتید فن نقاشی بوده و او این صنعت را در فرنگستان تکمیل کرده
 و در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه بایران برگشته است. صنیع الملك پس از مراجعت از
 اروپا مورد توجه خاص ناصرالدین شاه قرار گرفت و چون در فن نقاشی و صنعت چاپ
 مهارت بسزائی داشت کار مطبعه دولتی و اداره روزنامه بعهدۀ او محمول گشت و این
 شغل تا سال ۱۲۸۲ قمری که مشارالیه در پنجاه سالگی بمرض سکنه دار فانی را وداع
 نمود بعهدۀ او بود.

سرلوحه روزنامه عبارت از شیر و خورشید بزرگ است که شیر ایستاده و شمشیری
 در دست دارد و این علامت نشانه رسمی و دولتی بودن روزنامه است. در بالای شیر
 و خورشید عنوان «روزنامه دولت علیه ایران» با خط نستعلیق درشت و در زیر آن تاریخ
 انتشار هر نمره با خط نستعلیق درشت چاپ شده است. در گوشه راست سرلوحه با خط
 ریز نستعلیق عدد نمره و قیمت اشتراك (قیمت روزنامه نسخه پانزده شاهی، سالیانه
 سه تومان و شش هزار دینار است) و در طرف چپ عبارت: «منطبعة دار الخلافة طهران
 قیمت اعلانات از قرا سطری پانصد دینار است» درج و در زیر این سرلوحه بخط نستعلیق
 درشت عنوان: « اخبار ممالک محروسه ایران » چاپ شده است سپس از ستون اول
 مطالب روزنامه شروع میگردد.

شماره صفحات روزنامه از ۴ تا ۷ بقطع وزیری و خط نستعلیق متوسط و با چاپ
 سنگی است.

از خصوصیات این روزنامه یکی این است که هر صفحه آن دارای حاشیه است که با خط نستعلیق درشت فهرست و یا عنوان مطالب مندرجه در صفحه در آن نوشته شده، مثلاً در نمره ۵۲۷ مورخ یوم پنجشنبه هفدهم شهر صفر المظفر مطابق سال ایت ایل ۱۲۷۹ عنوانهایی که در حاشیه نوشته شده از این قرار است: صفحه اول: «حالات متعلقه بوجود مسعود همایون خلدالله ملکه و سلطانه». دوم: بقیه حالات متعلقه بوجود مسعود فیض الجود اقدس همایون ظل الله شاهنشاه خلد الله ملکه و سلطانه سوم: بقیه حالات متعلقه بوجود مسعود همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه» و: «دربار معدلتمدار». چهارم: «بقیه اخبار دربار معدلتمدار همایون اعلی و دارالخلافة الباهرة» پنجم: اخبار دربار معدلتمدار همایون و دارالخلافة الباهرة» ششم: دارالخلافة الباهرة و دربار معدلتمدار» و در مقابل وقایع استرآباد (دارالمرز)، هفتم: «ترجمه استخراجی از روزنامه جات ممالک هندوستان».

هم چنین در ذکر اخبار مربوط بولایت نام شهر بخط نستعلیق درشت چاپ شده است. معمولاً در صفحات اول و دوم اخبار مربوط بناصرالدین شاه درج شده است و ما برای اطلاع خوانندگان از سبک مندرجات و طرز اخبار روزنامه دو نمونه در اینجا نقل میکنیم یکی از نمره ۵۲۷ و دیگری از نمره ۵۵۲ مورخ پنجشنبه ۱۲ شهر رجب ۱۲۸۰ قمری. نمونه اول تحت عنوان: «حالات متعلقه بوجود مسعود همایون خلدالله ملکه و سلطانه» میباشد از این قرار:

«از تفضلات خدای ودود وجود مسعود همایون مقرون بکمال انبساط و صحت و از انتظام و انضباط امور مملکت خاطر مهر مظاهر مبارک قرین بنشاط کامل و مسرت است بعد از انقضای ایام عاشورا و فراغت از تعزیه داری جناب خامس آل عبا علیه التحیه و الثنا چون هوای دارالخلافة و شمیرانات از حد اعتدال تجاوز نموده زیاد گرم شده بود موبک مسعود همایون در روز چهاردهم محرم تشریف فرمای بیلاق شهرستانک شده ده روز علی التوالی در آنجا نزول اجلال داشتند و گاهی از ایام که اندک فراغت از مهمات دولتی و مملکتی حاصل میفرمودند بعزم شکار بصفحات آن بیلاق تشریف فرما گردیده پس از سیاحت و شکار مراجعت میفرمودند».

نمونه دوم: «بزرگترین نعمت و نیکوترین آلاء و الاء عموم اهالی ممالک محروسه ایران صحت مندی و استقامت مزاج و هاج کثیر الابتهاج همایون اقدس اعلی است که الحمد لله والمنه بوجه اتم و اکمل حاصل است و چون این اوقات که از قرار انتظام امور لشکر و کشور فراغتی دارند لهذا این روزها که ایام خوشی هوای شکارگاه جاجرود و موسم فراوانی صید آنجاست عزیمت شکارگاه مزبور فرموده روز شنبه سلخ شهر جمادی الاخری تشریف فرمای جاجرود شدند».

مندرجات روزنامه پس از درج اخبار مربوط بشاه اخبار مربوط بدارالخلافه و بعد اخبار سایر شهرها و گاهی اخبار و حوادث ممالک خارجه بنقل از روزنامه های خار.جیست. بیشتر اهمیت روزنامه دولت علیه بواسطه تصاویر و نقاشی هائیکست که از مرحوم میرزا ابوالحسن خان غفاری در آن چاپ شده است. گرچه در زیر هیچ یک از این نقاشیها اسمی از غفاری نیست ولی بقرائن و بطور قطع و یقین مسلم میباشد که همه کار آن مرحوم است.

این تصاویر از لحاظ اشخاصیکه نقاشی شده وهم چنین از جهت وضع لباس و جبه های ترمه و کلاههای بلند و قیافه های مخصوص کمال اهمیت را داراست ، بخصوص که امروز دیگر از جمع زیادی از صاحبان آن تصاویر که در آن تاریخ هر کدام مقام و موقعیت خاصی داشته اند کمتر نام و نشانی باقی مانده و از این جهت از نظر تاریخ شایان توجه است . مقداری از نقاشی های روزنامه مربوط بعمارت و ابنیه سلطنتی از قبیل عمارت گلستان از طرف قبله و عمارت باغ سروستان از طرف شمال و غیره است که باز بی اهمیت نیست .

چون نمرات روزنامه دولت علیه ایران خیلی نادر و کمیاب است لذا نگارنده قسمتی از فهرست تصاویر آنرا در اینجا نقل میکنم شاید در بین این تصاویر کسانی مورد توجه خوانندگان باشند و در این صورت از تصویر ایشان اطلاعی حاصل خواهند کرد .

درنمره ۵۰۲ صورت میرزا محمد مستوفی .

« ۵۱۰ « جان محمدخان سرتیپ و صورت نایب لشکر نویس باشی .

« ۵۱۴ « حسینعلیخان سرتیپ و جنرال آجودان و صورت عمیدالدوله .

درنمره ۱۶۵ صورت رضاقلینخان و صورت شکارگاه پلنگ ، این تصویر منظره کوهستانیست که ناصرالدین شاه برای زدن پلنگ در آن فراول رفته و جمعی از همراهان در دو طرف ایستاده اند ، صورت پلنگ نیز در این تصویر نموده شده است ، تصویر این شکارهم که در جاجرود واقع شده در همین شماره مذکور است .
درنمره ۳۴ صورت صاحب‌دیوان .

« ۵۴۰ » امین دارالشورای کبری و تصویر سلام عام نوروز بتخت خاصه مرمر
« » حاجی میرزا عبدالله خان حاکم همدان و صورت محمدحسن میرزا
نایب النظاره

« ۵۴۱ » عمارت گلستان از طرف قبله

« ۵۴۲ » معیر الممالک و صورت عین الملک خوانسالار

« ۵۴۷ » محمدعلیخان بیکریگی و صورت عمارت بادگیر و صورت بهاء الملک

« ۵۴۹ » عمارت باغ سروستان از طرف شمال

« ۵۵۰ » ابراهیم خان ناظم و نایب بلوچستان و صورت میرزا نصرالله خان

لشکر نویس باشی و صورت قاسم خان والی

« ۵۵۲ » عمادالدوله و صارم‌الدوله و این دو تصویر پهلوی یکدیگر کشیده شده

« ۵۵۴ » میرزا نصرالله و حاجی میرزا حسینخان وزیر مختار

قبل از هر تصویری بمناسبت شرحی راجع بآن نوشته شده است .

۵ - روزنامه مریخ

همچنین روزنامه مهم زمان ناصرالدین شاه مریخ است که نمره اول آن روز دوشنبه پنجم شهر محرم الحرام ۱۲۶۹ قمری مطابق ۳۰ دسامبر ماه فرانسه ۱۸۷۸ میلادی در دارالطباعة خاصه در ارك همایون در چهار صفحه بقطع وزیری با چاپ سنگی بخط نستعلیق ریز طبع و توزیع شده است . قیمت آن در سال نه هزار دینار و در سه قسط و قیمت اعلان سطر ی پنج شاهی است ، کلمه « مریخ » در عنوان روزنامه بخط درشت و در دو طرف آن خصوصیات روزنامه درج شده است .

منظور از تأسیس روزنامه مریخ درج وقایع و حوادث نظامی و هم چنین ضبط برخی مطالب علمی و اموری که انتشار آنها برای اطلاع ایرانیان لازم است بوده و در نخستین شماره روزنامه بدین قسم معرفی شده است :

« این روزنامه مریخ حاوی وقایع رسمی نظامی عساکر دولت علیه ایران و ترجمه تلگرافهای رسمی دول و جامع بعضی فصول مرتبط با انتشار علوم متداوله در فرنگستان و برخی مطالب که راجع بمدنیت و حقوق ایرانیان است میباشد و در ذیل تاریخ قیصره رومیة الکبری که تا کنون بزبان فارسی ترجمه نشده و در خاتمه جنگ آخر که مابین دولتین روس و عثمانی رو داده مسطور است » .

مندرجات روزنامه قطع نظر از مقالات متفرقه علمی که اشخاص بعنوان روزنامه فرستاده و در آن چاپ شده بیشتر مندرجاتش همان اخبار رسمی نظامی است و معلوم میدارد که روزنامه برای همین منظور تأسیس شده است . چون مقدمه ای که در شماره اول روزنامه ذکر شده تا اندازه بمعرفت و منظور از تأسیس روزنامه کمک میکند ما عین آنرا برای مزید اطلاع خوانندگان در اینجا نقل میکنیم :

« مدتی این مثنوی تأخیر شد مهلتی بایست تا خون شیر شد

روزنامه نظامی که مرات اطوار و حالات و حاکی مراتب ترقیات کلیه اهالی نظام ظفر انتظام است و افراد قشون نصرت نمون از صاحب منصب و تابین در هر رتبه و درجه که باشند از تعلیمات و مطالب آن میتوانند بهره مندی حاصل نمایند چندگاهی وجدان مانع و فقدان مقتضی باعث ترك و انتشار آن آمد این اوقات که بطور اهمیت ترتیب و تکمیل دوا بر دولتی بتوجهات مخصوصه بندگان اعلی حضرت قویشوکت شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه مزیت اختصاص دارد اداره جلیله نظام که دائماً بوضعی خاص مورد توجه ملوکانه بوده و هست لوای اعتلا بر افراشته و همت بر انتظام و انتساق جزئی و کلی امور گماشته بروز و اظهار این معنی را روزنامه نظامی مجدداً بر قرار و موجب اشتهار و انتشار اخبار اهالی نظام و مؤلفات و نوشتهجات مفیده حاوی مطالب جنگی و لشکر کشی و تشکیل اردوها از روی علم و طرح و نقشه دانشمندان فن و نکات و بیانات دیگر و ذکر دریافت مناصب عالیه چاکران محترم و جان نثاران معظم آستان معدلت بنیان همایون

و شرح خدمات و زحمات و رنج اغتراب و اسفار ایشان بهر دیار میگردد .
آنچه از این مقدمه معلوم میشود این است که قبل از این روزنامه روزنامه دیگری
نام نظامی منتشر میشده ولی نگارنده تا کنون از آن اطلاعی بدست نیاورده ام
در شماره اول پس از این مقدمه اخبار رسمی نظامی که عبارت از حساب خزانه
نظام باشد درج و از همین شماره دریاورقی روزنامه ترجمه تاریخ قیاصره رومیة الکبری
آورده شده است . این ترجمه چنین آغاز میشود : «صیت قیاصره رومیة الکبری که شرق
و غرب»

اخبار رسمی نظامی مسطور در روزنامه مطابق صورت رسمی متصدیان قسمت
نظام بوده که برای اداره روزنامه میفرستاده اند . فی المثل در نمره ۳۱ مینویسد : «اخبار
رسمی نظامی مطابق صورتیکه اللهیار خان آجودانباشی کل نظام داده است»
اخبار دول خارجه بندرت نیز در صفحات روزنامه دیده میشود . در هر شماره در
زیر عنوان روزنامه فهرست مندرجات چاپ شده و فهرست مندرجات سومین شماره از
اینقرار است :

«اخبار رسمی نظامی ، شرف ، مختصری از تفصیل جشن میلاد شرافت بنیان
همایون و تغزل میرزا محمد حسین ادیب ، رقعۀ جناب حکیم الهی ، جنگ روس و عثمانی ،
تلگرافهای خارجه و تاریخ قیاصره» .

در هر شماره در انتهای صفحه چهار این جمله : « رئیس کل دارالطباعة و دارالترجمه
ممالک محروسه ایران صنیع الدوله محمد حسن » یابطور اختصار « محمد حسن » که اشاره
بمؤسس و مدیر روزنامه باشد درج است . از روزنامه مرّیخ جمعاً ۱۸ نمره که نمره
آخر آن مورّخ بتاریخ چهارشنبه ۱۶ جمادی الثانی ۱۲۹۷ قمری میباشد منتشر شده است .
در شماره آینده از روزنامه فرهنگ که مدت ده سال باقطع بزرگ و چاپ عالی و خط
میرزا فتح الله خان افسر در اصفهان منتشر میشده گفتگو خواهیم کرد .

عشایر ایران

عشایر خوزستان

بقلم آقای مهندس قائم مقامی

طوایف میان آب

—۱—

لفظ میان آب در خوزستان سه منطقه اطلاق میشود:

۱- میان آب شوشر واقع بین دو شعبه رودخانه کارون موسوم به گرگر و شطیط.

۲- میان آب شوش واقع بین قسمت اولیه دو رودخانه دز و کرخه.

۳- میان آب اهواز یا میان آب مطلق واقع بین قسمت انتهائی رودخانه دز و قسمت

وسطی کرخه.

در هر یک از این سه منطقه طوایفی سکونت دارند ولی نام «طوایف میان آب»

بطور مطلق فقط بساکنین منطقه اخیر گفته میشود.

حدود این منطقه عبارتست از:

از مشرق بروودخانه از شمال بمنطقه طوایف شوش ۲، از مغرب بروودخانه کرخه،

از جنوب باراضی طوایف عنافجه ۳ که ساکن ناحیه شمالی اهواز میباشند.

اراضی میان آب از نهر شاوور مشروب میشود و این نهر از شمال شوش سرچشمه

گرفته بخور شاوور (مرداب شاوور) میریزد. قبائل ساکن این منطقه عرب هستند

و زبانشان عربی مخصوصی است که از اختلاط زبان فارسی و عربی بوجود آمده و کلاً پنج

طایفه و قبیله میباشند:

۱- عشیره های کعب.

۲- طایفه عبدالغان.

۳- قبیله مزرعه.

۱- رجوع شود بنقشه مجله یادگار شماره ۱۰ سال اول ۲- شرح این طوایف در شماره های

۷ و ۱۰ سال اول این مجله آمده ۳- بفتح عین و کسر فاء

۴- طایفه آل بوراویه ۱

۵- سادات .

از اینکه ساکنین اصلی منطقه میان آب ازچه نژاد و چه طوایفی بوده اند اطلاعی نداریم همینقدر میدانیم که بین طوایف فعلی این منطقه نخست عشیره های کعب که در آنموقع يك طایفه مستقل بوده اند سپس طایفه عبدالخان باین سرزمین آمده اند و چون چندی از زمان آمدن عبدالخان گذشت رفته رفته این طایفه قدرتی بدست آورد و بر منطقه میان آب تسلط یافت بقسمی که طایفه کعب را تحت الشعاع خود نمود . دوران قدرت طایفه عبدالخان در زمان شیخ خزعل سرآمد و بضعف و تجزیه آنها منجر گردید منطقه میان آب از طرف خزعل بشیخ فرحان شیخ طایفه آل کثیر واگذار شد . چون خزعل از میان رفت دست شیوخ آل کثیر از میان کوتاه گردید و هر یک از قبائل این منطقه استقلالی یافتند اما باز شیوخ عبدالخان مقام شیخ المشایخی را داشتند و امروز هم شیخ آن طایفه شیخ المشایخ طوایف میان آب است . در زمان قدرت خزعل قبیله مزرعه هم بعلی که در جای خود خواهد آمد بمیان آب کوچ کردند و پس از استقرار حکومت مرکزی ایران طایفه اول بوراویه نیز از منطقه نهر هاشم بمیان آب کوچ نمودند و جزو طوایف میان آب در آمدند .

۱- عشیره های کعب

این عشیره ها را که اینک بشرحشان میپردازیم بعضی معتقدند که از طایفه معروف بنی کعب هستند و برخی هم میگویند طایفه ای جدا گانه میباشند و شجره اجدادی آنها یکدیگر نمی پیوندند . این دسته اخیر آنها را از اولاد ابن لوی نامی میدانند که وی قبل از حضرت محمد ص میزیسته و ساکن عماره بوده است و اگر گفته دسته اول را صحیح بدانیم اصلشان از کعب است و ساکن نجد بوده اند و نخستین کسی که از این طایفه کوچ کرده انصار نامی بوده که در قرن دهم یعنی ۳۰۰ سال پیش با طایفه خود بعربستان آمده و ما در حال برای رفع خلط مبحث و جلوگیری از اشتباه آنها را «کعب» مطلق مینامیم و از «بنی کعب» که در خر مشهر (محمره سابق) و شادگان (فلاحیه سابق) سکونت دارند ذکری بمیان نمی آوریم .

کعبی هائی که ساکن میان آب هستند دو طایفه جدا گانه و مختلفند:

اول - کعبی های اولاد دهان ۱

دوم - کعبی های آل حائی ۲

وظاهرآ این دو طایفه از دواصل مختلفند و هیچ بستگی اجدادی بایکدیگر ندارند.

اول - کعب دهان

باید دانست که امروز طایفه ای بنام کعب دهان معروف و شناخته نیست زیرا که این طایفه بتقسیمات کوچکتری تقسیم شده و بنامهای دیگری نامیده میشود ولی چون قسمتهای کوچکتر مزبور که شر حشان بتفصیل خواهد آمد کلاً بدهان که جد همگی آنهاست میرسند ما از لحاظ تقسیمات بدین نحو عنوان کردیم.

طایفه کعب دهان از پنج عشیره معظم مرکب میشود و جزئی از طایفه بزرگ مضر ۳ ساکن عماره است.

نخستین کسی که از این طایفه بایران آمده شیخ کناس دُهان است و تاریخ کوچ کردن او مقارن باروی کار آمدن سلسله قاجاریه یعنی در حدود دوست سال پیش میباشد در آن تاریخ هر پنج عشیره ای که امروز هر یک بالاستقلال اداره میشود تحت سرپرستی کناس و برادرش مسلمان میبودند و پس از ایشان پسرانشان منان و نصر الله و بعد از آنان اولاد این دونفر یعنی محمد و مبادر بر طایفه سرپرستی میکردند ولی چون مبادر قدرت و نفوذ بیشتری داشت سرپرستی طایفه هم با او میبود.

بعد از مبادر طایفه میان سه پسرش و اولاد برادرش محمد تقسیم و هر قسمت بنام یکی از آنها نامیده شد:

الف - کعب کریم الله بنام کریم الله پسر مبادر

ب - « فرج الله » فرج الله

ج - زغیبی ۴ « زغیب » که چون کوچکتر از برادران خود بود سهم

کمتری باو رسید.

د - کعب عبیره « عامر پسر محمد

اما چندی بعد عشیره زغیبی بکعب فرج الله پیوست و طایفه کعب از سه عشیره

۱- بضم اول و تشدید دوم ۲- خود اعراب بفتح الف میگویند ۳- بفتح اول وضاد مفتوح مشدده.

۴- بکسر اول و دوم ۵- بضم اول و کسر دوم و سکون سوم.

مرکب شد و تا بیست سال قبل هم همین تقسیم باقی بود تا آنکه اولاد جبیر ۱ که پسر دیگر کناس بود باچند خانواری از عشیره کعب عمیر جدا شده بنام پدرش جبیر تشکیل عشیره ای جدا گانه داد. از مرداد ۱۳۲۳ شمسی هم عشیره زغبی مجدداً خود را از کعب فرج الله جدا نمودند.

بنابراین امروز طایفه کعب از پنج عشیره ترکیب میشود:

الف - کعب کرم الله

ب - کعب فرج الله

ج - زغبی

د - کعب عمیر

ح - جیرات

طایفه کعب بر اثر همین اختلافات و تجزیه و ترکیب شدن آنها نتوانست صاحب آن قدرت و قوت شود که در منطقه میان آب سیادت و تسلط خود را حفظ نماید، ناگزیر در تحت سلطه و نفوذ طایفه عبدالخان که از طوایف معتبر و متنفذ میان آب بود درآمد.

تا زمان شیخ خزعل بهمین نحو بود و چون طایفه متنفذ عبدالخان بنا بمقتضای سیاست حکومتی خزعل ضعیف و تجزیه شد قبائل کعب هم خود را از زیر قدرت طایفه عبدالخان خارج کردند ولی باز هم نتوانستند بالاستقلال اداره شوند چونکه خزعل آنان را بسر پرستی شیخ فرحان اسد شیخ طایفه آل کثیر وا گذاشت.

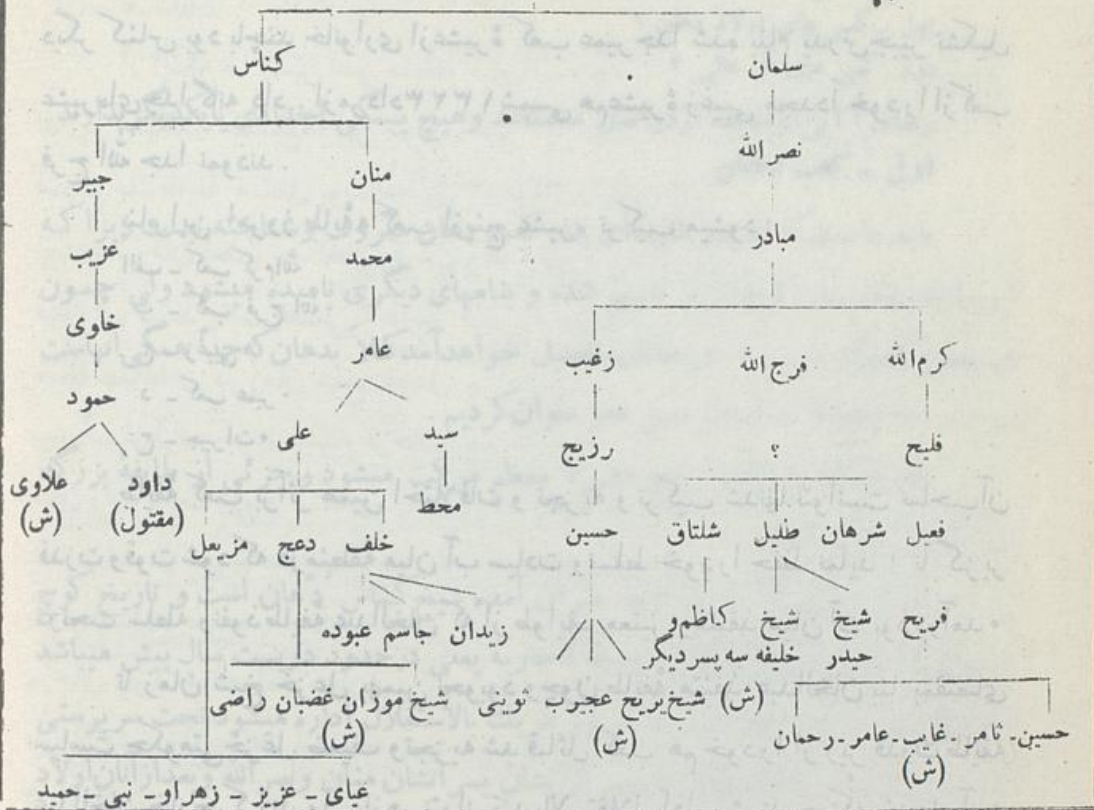
چون شیرازه اقتدار خزعل از هم گسیخته شد و حکومت مرکزی ایران قدرتی یافت عمال و تشکیلات حکومتی خزعل هم از میان رفتند و طوایف کوچکتر استقلالی یافتند از آن جمله بودند عشیره های کعب که هر یک جدا گانه در تحت سرپرستی شیخ خود درآمد و امروز هم بهمین طریق اداره میشود.

شجره شیوخ کعب - شیوخ امروزی عشیره های کعب از تیره ال بو عوارا ۲ هستند که از دیر باز بر تیره های دیگر کعب مضر تسلط و سرپرستی داشته اند و از اینکه قبل از این تیره چه تیره ای بر کعبی ها سرپرستی داشته است اطلاعی نداریم ۳

۱- بضم اول و کسره دوم و سکوم ۲- بضم عین

۳ اسامی که در ذیل آنها حرف ش گذارده شده اکنون شیخ طایفه میباشند.

دهان



الف - کعب کرم الله

چنانکه گفتیم طایفه مبارز میان پسرانش تقسیم گردید. قسمتی که بکرم الله رسید بنام او نامیده شد؛ بعد از کرم الله پسر فریح ۱ شیخ عشیره شد و پس از او بترتیب فریح ۲ و فریح ۳ و حسین فرزند فریح سرپرستی عشیره را یافتند و این شخص اخیر تا تابستان ۱۳۲۳ شمسی هم ریاست عشیره را داشت و از ماه مرداد آن سال بعلت شرکت در اغتشاشاتی که از زمستان سال ۱۳۲۲ شمسی در نتیجه سوء رفتار شرکت کشاورزی در

- ۱ - بضم اول و فتح دوم و یاء مشد مکسوره .
- ۲ - بکسر اول و دوم و سکون سوم .
- ۳ - بضم اول و فتح دوم و یاء مشد مکسور .

امر بهره برداری از سد های نهر شاوور ۱ رخ داده بود دستگیر و زندانی گردید .
کار این اغتشاشها بجائی کشید که اعراب با اقدامات مسلحانه و برهم زدن انتظامات منطقه پرداختند و منجر بار دو کشتی از طرف دولت شد که چون شرح آن مفصل و از حوصله اوراق این مجله بیرون است بجای دیگر موکول میکنیم . حاصل آنکه در امر داد ماه ۱۳۲۳ با دستگیری عده ای از هشیخ آرامش و انتظامات منطقه میان آب بازگشت .
شیخ حسین فریح هم یکی از کسانی بود که بزندان ابد محکوم شد و پس از شیخ حسین تا مدت چند ماه عشیره کعب کرم الله بی سرپرست بود تا اینکه بالاخره عشیره ثامر فرزند شیخ حسین را بشیخی انتخاب کردند .

تقسیمات : عشیره کعب کرم الله از ۸۴ خانوار و ۹ قبیله تشکیل میشود که
کلاً ساکن ساحل رودخانه دز در اراضی شماره و قسمتی از شعبیه میباشد :

۱ - ال بو عوارا شامل ۲۵ خانوار و هر کب ازدوتیره :	
اول - بیت سلیمان	۱۰ خانوار
دوم - بیتال بونصر	۱۰ خانوار
۲ - ال بوییدی ۲	۵۰ خانوار
۳ - بنده ۳	۳۰ خانوار
۴ - بوتیم	۳۰ خانوار
۵ - دلفه	۲۰ خانوار
۶ - بعیت ۴	۲۰ خانوار
۷ - ال بودغیره	۱۸ خانوار
۸ - بیت کریم ۶	۱۸ خانوار
۹ - سادات جمادله	۱۴ خانوار
متفرقه	۲۳ خانوار

ب - کعب فرج الله

بعد از فوت شیخ مبادر قسمتی از طایفه فرج الله گرویدند و عشیره ای جدا گانه

- ۱ شرکت کشاورزی خوزستان از مؤسسات مرحوم داور است - این شرکت بر روی نهر شاوور سه سد احداث کرده یکی بوشالی و یکی بامصالح ساختمانی و سومی آهنی و در نتیجه آب نهر شاوور را بمصرف زراعت اراضی میان آب میرساند - اخیراً هم در شوشتر دست بکار تپه سدهای دیگری شده اند
- ۲ - بکسر یا دوم و سکون یا ۳ - بضم یا و سکون نون و فتح دال . ۴ - بفتح یا و سکون عین و فتح یا ۵ - بکسر دال و غین و سکون یا و کسر ناء ۶ - بفتح کاف و راء و شدت و قنوح . ۷ - بفتح اول و دوم و یا و شدت مکسور

تشکیل شد. بعد از فرج الله پسرش (؟) و پس از او طلیل پسر او شیخ عشیره گردید. بعد از شیخ طلیل با آنکه دو برادر بنام شلتاق و سرهان داشت سرپرستی قبیله پسرش حیدر رسید و این شخص تاتابستان سال ۱۳۲۴ سرپرستی عشیره را عهده دار بود و چون در غائله میان آب شرکت داشت در مرداد ماه آن سال اعدام شد و سرپرستی عشیره برادرش خلیفه رسید و امر وزهم شیخ عشیره کعب فرج الله است.

تقسیمات: عشیره فرج الله شامل ۲۰۰ خانوار و ۷ قبیله میباشد و محل سکونت آنها در اراضی عشیره و مجاورت عشیره کرم الله است:

۱- آل بو عوارا شامل ۶۵ خانوار مرکب از دو تیره: تیره کعب فرج الله و تیره کعب سرهان

اول - بیت سلمان ۳۵ خانوار که تیره شیرخ است.

دوم - آل بو نصر الله ۳۰ خانوار

۲ - آل بویدی ۴۵ خانوار

۳ - آل ایض ۲۵ خانوار

۴ - سادات جمادله ۲۰ خانوار

۵ - آل بردیه ۱۵ خانوار

۶ - آل بوتیم ۶ خانوار

متفرقه ۲۴ خانوار

ج - عشیره زغیبی

عشیره زغیب موسوم بزغیبی پس از فوت زغیب پسرش رزیج ۲ و بعد از او بحسین پسرش رسید و تا این زمان بالاستقلال تحت نظر شیخ خود اداره میشد. مقارن زمان شیخ حسین شیخ طلیل سرپرست عشیره کعب فرج الله نفوذ و قدرتی تحصیل نموده و عشیره زغیبی را ضمیمه عشیره خود نموده و یا اینکه پس از شیخ حسین پسرش رزیج ۳ نفوذی بهم رسانید مع هذا عشیره او جزو کعب فرج الله بود تا اینکه شیخ حیدر فرزند شیخ طلیل که پس از پدر شیخ عشیره بود بعلت شرکت داشتن در اغتشاشات میان آب در مرداد ماه ۱۳۲۳ اعدام شد، از این تاریخ عشیره زغیبی بسرپرستی شیخ رزیج از طایفه فرج الله منتزع گردید و محل مسکونی این عشیره از قدیم الایام در قسمتی از اراضی شعبیه واقع در ساحل چپ رودخانه دز بوده و امروز نیز در همانجا سکنی دارند.

۱ - بفتح باء ماقبل راء ۲ بکسر اول و دوم و سکون سوم ۳ - بضم اول و فتح دوم و یاء

مکسور مشدد

عشیره زغبی شامل ۶۵ خانوار است ۵۰۸ خانوار آن موسوم بزغبی و ۱۵ خانوار دیگر متفرقه اند.

۱- کعب عمیر

نام این عشیره مأخوذ از نام جدشان عامر فرزند محمد است که خود عمیر گویند و پسر منان فرزند کناس میباشد و گاهی هم با اسم منان خوانده میشود.

عشیره منان از زمان دهان محمد پسرش استقلال یافته و بکلی از طایفه اصلی جدا شده است. بعد از عامر ریاست عشیره بدو پسرش علی وسید رسید و چون آنها در گذشتند دعج ۱ پسر علی سرپرست عشیره شد. پس از فوت دعج عشیره بدست فحط ۲ پسر سید و موزان ۳ فرزند و عیج افتاد و امروز هم این دو نفر باقیند و ریاست عشیره گاهی با فحط و زمانی با موزان میباشد باین نحو که فحط چون شخص آشوب طلب و گستاخی است در مواقع اغتشاشات سرپرستی عشیره با او و در زمان آرایش با موزان که پسر مردی سلیم النفس و مسالمت جوست خواهد بود چنانکه در طی مدت اغتشاشات اخیر میان آب ۴ زهام امور عشیره بدست فحط بود و او بموزان روی خوشی نشان نمیداد و چون غائله مزبور رفع شد و دولت قدرت خود را ثابت و اعمال نمود باز شیخ موزان روی کار آمد و امروز هم سرپرست عشیره کعب عمیر است.

تقسیمات عشیره عمیر امروز مرکب از ده قبیله است که جمعاً شامل ۶۷۰ خانوار میشود:

۱- آل بو عوارا	شامل ۲۰ خانوار که تیره مخصوص شیوخ است	ساکن ساحل غربی مرداب شاورر
۲- حوله	« ۲۰۰ «	« « «
۳- ربود یا حوشیه	« ۱۲۰ «	« « «
دبات ۶	« ۱۰۰ «	« « «
۵- بیت	« ۴۰ «	« « «
۶- زید	« ۴۰ «	« « «
۷- آل مشحف ۷	« ۴۰ «	« « «
۸- بنده	« ۲۰ «	« « «
۹- عطاشته ۸	« ۱۵ «	« « «

- ۱- بفتح اول ودوم ۲- بفتح اول ودوم ۳- بروزن دوران ۴- از زمستان سال ۱۳۲۲ الی تابستان ۱۳۲۳ شمسی ۵- باحاه مفتوح و میم مشدد ۶- بفتح اول و باء مشدد ۷- بضم اول و فتح دوم و سکون سوم و کسر سوم ۸- بفتح اول و طاء مشدد و شین ساکن

۱۰. سادات فواضل شامل ۶۰ خانوار

متفرقه « ۱۵

۵- جبیرات .

این عشیره که امروز بالاستقلال اداره میشود تا بیست سال پیش قبیله کوچکی بود و جزو عشیره کعب عمیر محسوب میشد. در اواخر عمر دعیج یکی از بنی اعمام او موسوم بحمود از اولاد جبیر برادر منان ۱ موفق شد خود و خانواده خویش را که جمعاً یکصد خانوار میبودند از تحت سرپرستی شیخ کعب عمیر خارج نماید. رفته رفته چند خانواری هم از تیره های دیگر گرد او جمع شدند و عشیره ای بنام جبیرات مأخوذ از نام جبیر جدشان تشکیل گردید و امروز این عشیره تحت سرپرستی علاوی ۲ پسر حمود اداره میشود.

بعد از حمود سرپرستی عشیره جبیرات پسرش داود رسید. این مرد که بسیار جسور و آشوب طلب و در غائله تابستان ۱۳۲۳ میان آب از تحریک کنندگان می بود در روز اول تیرماه همان سال درزد و خوردی که میان قوای نظامی و اعراب در محل سد شاوور رخ داد کشته شد. پس از او برادرش علاوی سرپرستی طایفه را بعهده گرفت. تقسیمات: این عشیره امروز مرکب از شش تیره است که جمعاً شامل ۱۵۰

خانوار میشود:

- ۱- جبیرات که در حقیقت تیره ای از قبیله آل بو عوار است شامل ۱۰۰ خانوار و شیخ عشیره از این تیره است.
- ۲- غزی ۳ شامل ۲۰ خانوار
- ۳- آل حائی « ۱۰ این تیره از طایفه کعب آل حائی است و شرحش خواهد آمد.
- ۴- سادات « ۱۰
- ۵- ملدین ۴ « ۶
- ۶- مشیخ ۵ « ۴

عشیره جبیرات ساکن اراضی واقع در ساحل چپ نهر شاوور و در شمال آبادی

شادور میباشد.

صفات:

افراد عشیره های کعب بطور کلی مردمانی وحشی و شرورند و در کلیه نا امنی ها

- ۱- رجوع شود بشجره اجدادی مشایخ کعب
- ۲- بفتح اول و لام مشدد
- ۳- بکسر اول و زاء مشدد
- ۴- بکسر اول و لام مشدد و یاء مکسور
- ۵- بضم اول و فتح دوم و سکون سوم و کسر چهارم.

واستشاش

بدست اف

وآرامتر

شيعد ولی

د

ا

در هر سال

سال پیشتر

و در ساحل

آوردند

طایفه را

ویت بر

سرپرستی

وسپس

میباشد و

دخالت ا

ت

۳۰۰

۱

۲

خرم دز

۴

۲- بکسر

۳- بضم

واستشاشات منطقه میان آب شرکت داشته‌اند. غالب دزدیهائی که در این منطقه میشود بدست افراد این طایفه است. شرورترین آنها عشیره کعب کرم الله و فرج الله وزغیبی هستند و آرامترین آنها جیبرات است. راستی و حقیقت در بین این طایفه معنائی ندارد. مذهبشان شیعه ولی چندان پای بند نیستند فقط سادات را فوق العاده محترم میدانند.

دوم - کعب آل حائی

این طایفه که امروز ساکن ایرانند در اصل از کعب عزیز ۱ ساکن عراق میباشند در هر سال برای علف چرانی بایران می‌آمده و باز بعراق باز میگشتند ولی از یکصد و نود سال پیش در زمان سرپرستی شیخ هرته ۲ فرزند شیخ مصطفی در ایران متوطن گردیدند و در ساحل چپ کرخه در محلی که مسیر کرخه بمشرق متوجه میشود سکونت دارند.

بعد از مرگ شیخ هرته پسرش بجای ۳ و پس از او عیاده پسر او سرپرستی طایفه را یافتند. بعد از عیاده خاندان او بنام دو پسرش برسم ۴ و سبناخ ۵ بیت سبناخ و بیت برسم تقسیم شد ولی جمعاً آندو را آل بو برسم گویند که منظور همان عیاده باشد. سرپرستی طایفه پس از عیاده بر برسم که بزرگتر بود رسید و بعد از برسم پسرش سویلم ۶ و سپس سلمان فرزند او شیخ شد و امروز مسلم پسر سلمان سرپرست طایفه آل حائی میباشد و این شخص در اغتشاش بهار و تابستان ۱۳۲۳ میان آب شرکت داشت ولی چون دخالت او بتحریر دیگران بود مورد عفو واقع شد.

تقسیمات: عشیره کعب آل حائی امروز از شش قبیله تشکیل میشود که جمعاً شامل ۳۰۰ خانوار میباشد:

۱ - آل بو برسم مرکب از دو تیره:

• اول - بیت برسم شامل ۲۰ خانوار و شیخ عشیره از این تیره است •

دوم - بیت سبناخ شامل ۴۰ خانوار •

۲ - آل بو مصطفی شامل ۴۰ خانوار و نام این قبیله از نام پدر این قبیله مأخوذ است. ساکن خرم دز (قلعه سحر سابق)

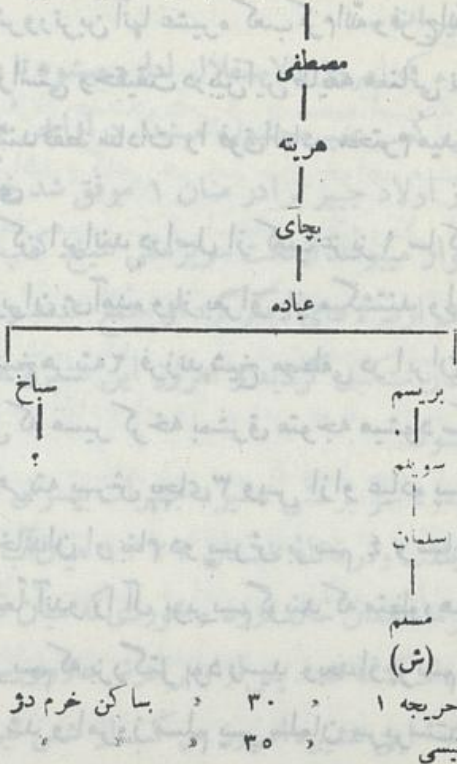
۳ - بضم اول و فتح دوم و یاء مشد مکسور ۲ - بضم اول و کسر دوم و سکون سوم

۴ - بکسر اول و تشدید دوم ۴ - بکسر اول و دوم و سکون سوم و کسر چهارم ۵ - بفتح اول و باء مشد

۶ - بضم اول و کسر دوم و سکون سوم

شجره شیوخ :

(اسم تیره آل بومصطفی مأخوذ از نام این شخص است)



این قبیله از سال ۱۳۱۶ شمسی از عشیره آل حائی جدا شده و محدود ایستگاه خاور ۲ آمدند و تحت سر پرستی یکنفر از سادات موسوم بسید خلف سکونت گردیدند ولی همینکه اغتشاشات اخیر میان آب روی داد مسکن خود را تخلیه کرده بعشیره خویش پیوستند و سرپرست آنها که بی قبیله ماند تاگزیر باهواز رفت . چون دولت قدرت و تسلط خود را بار دیگر بر عشایر متمرّد تحمیل و در منطقه مستقر نمود سید خلف دست بکار اقداماتی شد که قبیله تابع خود را بمحل اولیه عودت دهد و این امر در اواخر سال

۱۳۲۳ شمسی صورت گرفت و قبیله ال بونیسی بمحل خود بازگشتند .

- ۵ - ال بومی زر ۳ شامل ۲۵ خانوار ساکن خرم دو
 - ۶ - سادات فواضل که با اتباع خود جمعاً بالغ بر ۹۰ خانوار مرکب ازدو تیره هستند ؛
 - اول- سادات طواهر شامل ۵۰ خانوار دوم- سادات یت طعماشامل ۴ خانوار متفرقه ۱۵ خانوار
- این طایفه کلا تخته قابو و از طوایف شرور میان آب هستند .

۱- بضم ماء و کسر راء ۲ ایستگاه دوم از اهواز بطرف طهران ۳- بکسر میم و سکون یاء و کسر زاء

ماد خوانندگان

۱- آقای عبدالحسین نجم آبادی از طهران چنین مرقوم میدارند :

احتراماً در باب غزل خیالی بخارائی و عدم صحت انتساب آن بشیخ بهائی متذکر میشود که در سنوات سابق این غزل مربوط بخیالی را که با تضمین انتسابی بشیخ بهائی بصورت مخمس در آمده است داشتم و آنرا از مأخذی که بی اعتبار نبود بدست آوردم ولی یکی از ادبا که بعداً رحلت نمود آنرا بعاریت گرفت بنا برآن ارتباط بهردو از حقیقت دور نخواهد بود منتهی بکیفیتی که اظهار گردید، راجع باستاد بزرگ شیخ بهاء الدین و لفظ آخوند و صیغه متذوق بعداً توضیحی عرض میکنم.

در باب مراسله شاه اسمعیل و ارسال آن جهت محمد شیبانی آنچه بنظر بنده رسیده این است که این نامه که کاملاً دوستانه و مشتمل بر برهانهای عقلی و نقلی مذهبی است از طرف مؤسس دولت صفوی ظاهراً جهت یکی از فرمانفرمایان خراسان و حوالی آن از دودمان تیمور قبل از سال ۹۱۳ باید ارسال شده باشد نه برای خان شیبانی.

توضیح آنکه سلطان حسین بایقرا متوفی بسال ۹۱۱ هـ (۱۵۰۵ م) بر خراسان حکمروا بود و در سال بعد از آن محمد شیبانی حمله را که بقلمرو بایقرا شروع نموده بود تعقیب و بلخرا تصرف کرد و سال ۹۱۳ بلاد دیگر خراسان و هرات را مسخر نمود و خبر این فتح را جهت شاه اسمعیل که در این سال همسایه غربی و جنوبی خان اوزبک نسبت بمتصرفات وی در ایران شده بود فرستاد. گرچه بنده بعین این فتحنامه ارسالی شیبک خان دست نیافته ام لیکن در پاسخ نامه که در اینجا نقل میشود و از طرف شهریار صفوی بخان اوزبک نوشته شده تصریح بچنان نامه شده است و از این نامه پادشاه صفوی کاملاً معلوم میشود که روش این پادشاه با خان اوزبک در نهایت تندی و گفتارش تحقیر بلکه تهدید آمیز بوده است و جز این نیز نمی توان فرض نمود زیرا که مؤسس سلسله صفوی مصمم بود که آئین ملوک الطوائفی را از ایران بر انداخته

حدود کشور را بهمان حدود طبیعی متصرفی ساسانیان برساند چنانچه این تصمیم را نیز انجام داد پس امکان نداشته است که شیبک اوزبک را جز یک غاصبی (که هر چه زودتر میباید او را از میان برداشت و در اراضی شرقی هم از غیر ایرانی کسی باقی نگذارد) بشمار آورد.

و نیز اینکه در نامه مذکور تصریح بدوستی موروثی شده است مؤید دیگر نظریه بنده است زیرا که اجداد صفوی را راه دوستی با پدران خان اوزبک باز نبوده و بعکس شرایط مودت بین صفویان و گورکانیان مستحکم بوده است بلکه تیمور و اخلافتش بدودمان صفوی ارادت می ورزیده اند. قصه گذاردن شمشیر فتح بر روی قبر شیخ صفی الدین که پس از یک شب تیمور آنرا بکمر بسته و بجنگ ایلدرم با یزید شتافته معروف است و بنابر همین ارادت بود که قبایلی را که تیمور از آسیای صغیر برای سکونت در ماوراءالنهر حرکت داده بود بتقاضای شیخ زاده صفوی اجازه توقف آنرا در ایران صادر کرد و نیز از ۹۱۳ که خان اوزبک بخاک خراسان دست اندازی کرد تا سال ۹۱۶ که شیبک مغلوب و مقهور قهرمان صفوی شده است کمتر از سه سال بوده و در سال ۹۱۴ شیبک خان استرآباد را مسخر و احمد قنقراط را بحکومت آن فرستاد و پس از تصرف دامغان احمد سلطان را بانجا منصوب داشت و در سال ۹۱۵ بکرمان دست اندازی کرد پس آسایش نداشته است که شروع بینائی مهمی بنماید تا حاجت باستانان عراقی پیدا کند آن هم از دشمن مسلم تقاضا نماید که بنا جهتش بفرستد. اینک سواد مراسله شاه اسمعیل بشیبک خان:

«بسم الله الرحمن الرحيم هو الله سبحانه يا على مدد ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادر خان صویلر احمد الله علی آلاءه و ترادف نعمائه یا علی مدد بنام آن پروردگار که دلاوران ادراک در میدان کبریای او قدم از سر ساخته اند و شاهبازان بلند پرواز عقل و ادراک در اقصاء فضای عرفان او پرانداخته و ذکر تیز بین فکر از حکمت ... (افتاده دارد) قدرش نشناخته، هر چه آن برهم نهاده دست و جس و وهم و عقل کبریايش سنگ بطلان در میان

انداخته، در دبیرستان علم لایزالش عقل پیر همچو طفلی از بغل لوح بیان انداخته،
 یا علی مدد مقصود از این مقدمات آنکه بعضی از امراء ذوی الاعتبار چون نظام الدین
 دده بیک و شجاع الدین لله بیک را با مردم انبوه و لشکر با شکوه از قراباغ فرستاده بودیم
 بر سر علاء الدوله ذوالقدر که دفع او نمایند، علاء الدوله مذکور ایشان را غافل ساخته
 شبی خون زده پراکنده کرد و با قریب سیصد هزار مرد از آب فرات گذشت ۱ چون
 خبر بما رسید بخاطر ما آمد که بخت از او برگشت با آل علی هر که در افتاد بر افتاد
 پس بعون الله تعالی صبح چهارشنبه با چهارده هزار مرد جرّار نامدار نیزه گذار که
 گر عنان ظفر بجنبانند باز دارند چرخ را ز مدار بفتح و فیروزی سوار شدیم،
 میان ما و اعدا چهل فرسنگ بود، یا علی مدد صباح روز پنجشنبه که هنوز آفتاب نورانی
 سر از دریچه ظلمانی بیرون نیاورده بود از فرات گذشتیم و سر راه بر آن تا مردان
 گرفتیم دوازده هزار مرد بعشق دوازده امام جدا کردیم و از دوازده جانب در آمدیم
 دلاوران در میدان بفریاد و فغان همه را ورد زبان آنکه - یا علی مدد - ز مشرق تا مغرب
 گر امام است علی و آل او ما را تمام است، چون آفتاب جهان تاب بر چرخ نیلی و سپهر
 زنگاری راست گشت از لشکر اعدا صد و پنجاه هزار نا مرد را بقتل آوردیم و یکصد و
 پانزده هزار نا مرد در آب غرق شدند چنانکه یکی از آنان بیرون نیامد و علاء الدوله برگشته
 بخت باسی و پنج هزار نا مرد شکسته سلاح و گسسته کمر نه یارای دست و نه پروای سر
 آخر فرار برقرار اختیار نمود و چون چهار فرسخ راه رفته بود بواسطه زخمی که خورده
 بود هلاک شد و باقی با مراد بیک بدر رفتند و غازیان بفتح و فیروزی و دولت و شادکامی
 همه را ورد زبان آنکه شاها بر آستانه قدر تو یافتیم سرمایه سعادت و اقبال و مهتری
 مثلت بعلم و حلم و سخا و کرم که دید آنکس کجا که با تو زند لاف همسری، و
 چون بدولت و اقبال از قراباغ مراجعت کردیم مکتوب مرغوب سلطنت پناه کیوان دستگاه
 منقبت خاقانی محمد شیبانی رسید مضمون آنکه دارالسلطنه هرات را فتح کردیم و اولاد

سلطان المبرور و خاقان المغفور را بقتل آوردیم، ای دوست بر جنازه دشمن چوبکندری شادی مکن که بر تو همین ماجرا رود و نیز داعیه نموده بودند که باین طرف عزیمت می نمایند دغدغه بخود راه ندهند که بعد از نوروز سلطانی بی قضای ربانی بطواف آستانه حضرت سلطان الجن والانس خاقان الاولیاء و برهان الاتقیاء الامام بالحق علی بن موسی الرضا علیه التوحیه و الثناء متوجه خواهیم شد که قندیلی (یا ضریحی) جهت روضه مقدسه بوزن هفتاد من بجواهر مکمل ساخته ایم که گرد قبر آن حضرت گیریم. چون ما با رایات نصرت شعار بفتح و فیروزی و اقبال در مشهد مقدس نزول اجلال نمائیم آنچه خواست ایزدی باشد همان خواهد شد دست در دامن حیدر زن و اندیشه مکن هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش «.

۲ - در شماره گذشته در ذیل صفحه ۷۳ در املائی نام دون ژوان ایران که در زبانهای فرنگی Uruch نوشته شده و آنرا الوغ یا اروغ دانسته اند نوشته بودیم که اصل املائی ایرانی این کلمه درست معلوم نیست.

یکی از محصلین آذربایجانی دانشکده ادبیات توجه ما را باین نکته جلب کرد که صحیح املائی این اسم «اروش» است که در تلفظ ترکی «اروج» خوانده میشود و آن بمعنی روزه یعنی صوم است. در دهات آذربایجان در میان قبایل ترک زبان مخصوصاً شاهسونها معمول است که پسرانی را که در ماه رمضان بدنیا می آیند «اروش» و «اروش علی» اسم میگذارند. بنا بر این جای هیچ شک نیست که نام اصلی دون ژوان ایران هم «اروش» بوده که «اروج» تلفظ میشده و همین کلمه است که با املائی فرنگی Uruch نوشته شده است.

۳ - آقای عبدالله مجتهدی در طی نامه ای چنین مرقوم داشته اند:

«در چند جا از مجله نام ماه ششم عرب را جمادی الاخری نوشته اند از آن جمله در شماره اول سال دویم صفحه ۵۷ سطر ۱۶. چون در کتب صحیحه نام این ماه جمادی الاخره نوشته شده است و لغت هم جمادی الاخره و جمادی الاخیره تصریح و ضبط کرده است مثل قاموس در ماده «جمد» و از ما خواسته اند که دلیل و مدرک خود

را در استعمال جمادی الاخری برای روشن شدن مطلب در مجله بنویسیم.
همانطور که آقای مجتهدی مرقوم فرموده اند در نام این ماه صحیح همان
جمادی الآخره است یعنی آن ماه جمادی که در مقابل جمادی الاولی آخرین است
و در زبان عربی جمادی الاخری نیامده است. در فارسی کسانی که متوجه استعمال
صحیح آن در عربی نبوده اند بتصور اینکه جمادی دوم جمادی دیگری است غیر از اولی
آنها بصورت جمادی الاخری مستعمل داشته اند در صورتی که صحیح و فصیح در زبان
عربی همان جمادی الاخره است. از اینکه آقای مجتهدی ما را متوجه این سهولت قلم
فرموده اند ممنون ایشان هستیم.

اصلاح

در شماره نخستین امسال در طی شرح حال قوامی رازی شاعر در صفحه ۶۷ نوشته
بودیم که ذکر این گوینده در تذکره های قدیم فارسی از جمله در لباب الالباب نیامده
در صورتیکه بعدها بتصادف بشرح حال این شاعر در همان کتاب (جلد دوم صفحه ۲۳۶
- ۲۳۸) برخوردیم و علت این سهو فهرست اعلام ناقص این جلد از لباب الالباب است
که ذکر قوامی رازی را در حرف قاف صفحه ۴۵۴ در زیر نام قوامی خوافی نیآورده بلکه
آنها در بدرالدین ضبط کرده است؛ این است که باین وسیله این غلط را در اینجا تصحیح
میکنیم و از خوانندگان محترم عذر میخواهیم.

پس از مراجعه بلباب الالباب معلوم شد آنچه صاحب هفت اقلیم در خصوص این شاعر
نوشته تقریباً بعینه ممتقول از لباب الالباب است و از مقایسه اشعاری که از او بنقل از آخوند دیگر
بدست داده بودیم با متن لباب الالباب پاره ای اغلاط و سقطات نیز بطریق ذیل اصلاح میشود:

صفحه	سطر	ضبط سابق	متن لباب الالباب
۷۰	۵	کله بند	کله بندی
۷۰	۹	دیانی	جوزائی
۷۰	۱۶	بازوئی	بازویت
۷۰	۱۹	یکراست فلك	یکراش جنیت
۷۰	۲۱	کامرا تا که برداری	کامرا تا که بردارد
۷۱	۸	لباب الالباب این بیت را اضافه دارد:	
		جان دل جوق جوق نمی آید	بما شای باغ رختارش
۷۱	۹	نهی نهی	نمی نهم
۷۱	۱۲	خواست و	خواست او

مطبوعات تازه

۱. تاریخ ایران

تألیف سرپرسی سایکس ترجمه آقای سید محمد فخر داعی کیلانی جلد اول ۸۰۴ صفحه با يك نقشه و تصاویر متعدد، طهران ۱۳۲۳ شمسی. چاپخانه رنگین.

این جلد از تاریخ معروف ایران سرپرسی سایکس که از روی طبع سوّم یعنی آخرین چاپ آن بتوسط دانشمند معظم آقای فخر داعی از انگلیسی بفارسی ترجمه شده مشتمل است بر تاریخ ایران از قرون ماقبل تاریخی تا اوایل عهد بنی عباس یعنی تا خلافت الهادی و ترجمه جلد دوّم آن در دست انجام است.

اگرچه اصل کتاب سرپرسی سایکس در میان زبانان مغرب شهرتی پیدا کرده و در آن ممالک در حقیقت جانشین کتابهای سرجان ملکم و مارخام در تاریخ ایران گردیده و بر این دو کتاب که بعلمت قدمت عهد تألیف و نداشتن اطلاعاتی که از کشفیات تاریخی بعد بدست آمده رجحان حاصل نموده است لیکن باز چون در این موضوع کتاب مفصلی نیست و سرپرسی سایکس هم شخصاً مورّخ نبوده و بیشتر اوقات او بجمع آوری تحقیقات مورّخین دیگر گذشته کتاب تاریخ ایران او کتابی معتبر و مقنع بشمار نمیرود یعنی در حقیقت کتابی قرائتی است نه کتابی تحقیقی و معتمد علیه برای محققین.

فضل عمده این کتاب همان اشمال آنست بر يك مقدار معلومات جدیده در باب تاریخ ادوار ماقبل تاریخی و اوایل عهد تاریخ ایران بهمین لحاظ جلد اول آن بمراتب بر جلد دوّم آن برتری دارد چه در جلد دوّم که سرپرسی سایکس دست بنوشتن تاریخ ایران بعد از اسلام زده همان نوشته‌های او هم غالباً سرسری و مختصر است و هم از اشتباهات و اغلاط تاریخی بزرگ خالی نیست.

نقایص کتاب سرپرسی سایکس بهر درجه باشد مربوط باصل کتاب است اما ترجمه‌ای که بقلم آقای فخر داعی انجام گرفته در نهایت سلامت و خوبی است کسانی که

این مرد محترم را شناخته و پشت کار و همت و عشق معظمه را بتحقیق و مطالعه دیده‌اند از اظهار اعجاب و تحسین خودداری نمیتوانند.

آقای فخرداعی تا کنون چندین کتاب معروف مثل تمدن اسلام تألیف کوستاو لبون و تاریخ اسلام امیر علی و شعر العجم شبلی نعمانی را از زبان اردو و انگلیسی بفارسی ترجمه کرده و حالیه هم باوجود ضعف مزاج و کمرسن دقیقه‌ای از کارهای علمی غفلت ندارند و در این سیره مرضیه درس عبرتی بجوانان که باید از این مردان با همت فعال سرمشق بگیرند می‌آموزند.

ما توفیق آقای فخرداعی را در ادامه این گونه خدمات علمی صمیمانه خواستاریم و امیدواریم که بزودی باتمام چاپ ترجمه جلد دوم تاریخ ایران سرپرسی سایکس موفق آیند.

۲. دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او

در دوره پنجم و ششم تقنینیه

گرد آورده آقای حسین مکی ۲۵۸ صفحه بقطع پنج صفحه‌ای، طهران مهر ماه ۱۳۲۴ شمسی چاپخانه علمی.

این کتاب که در مقدمه متضمن ترجمه حال مختصری از آقای دکتر محمد مصدق نماینده محترم طهران است مجموعه نطقهایی است که ایشان در دوره‌های پنجم و ششم مجلس شورای ملی یعنی در سالهای ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ شمسی در جلسات مختلفه مجلس ایراد کرده‌اند و آقای حسین مکی که در جمع آوری تاریخ معاصر جهدی دارند و تا کنون چند کتاب مفید نیز در این زمینه منتشر نموده‌اند از جراید آن زمان صورت و مذاکرات مجلس شورای ملی را در یک جا جمع آورده و بزیر طبع آراسته‌اند.

۳. اشک معشوق

گوینده آقای مهدی حمیدی شیرازی، شامل چهار کتاب: عشق و انتقام و عصیان و رستاخیز، ۲۷۳ صفحه چاپ دوم، شهریور ماه ۱۳۲۴ شمسی، طهران چاپ رنگین. این کتاب مشتمل بر یک قسمت از گفته‌های آبدار شاعر جوان و با ذوق آقای

مهدی حمیدی شیرازی است متضمن بیان يك سلسله شور و شوق در مرحله عشق و کلیه ناکامیها و ناامردیها که در این رهگذر خواه ناخواه عاشق بیچاره با آنها مصادف میشود و هر کدام بوضعی خاص دل حساس و طبع نازک او را بهیجان می آورد.

حمیدی در این کتاب عاشق سوخته شوریده سری است که باطبع فیاض و استعداد خداداد شرح تمام این مراحل را در قالب نظم ریخته و هر گونه احساسی که هر طبع حساسی را در این عالم بر سر شوری آورد بزبان شیرین بیان کرده است اما چون گوینده اشک معشوق بتمام معنی شاعر است و بنابراین حب و بغض او واضح و شدید میشود پس از آنکه در راه عشق خود بمانعی برخورد و با ناکامی قرین شده است نسبت بوجدی که او را تنها برای خود میخواسته و امید دیده و دل خود را در او بسته بوده است ارحال طبیعی خارج شده و بغضب و عصبانیت اطاله لسان کرده است. من یقین دارم که اگر معشوقه سابق حمیدی نیز از نعمت تلفیق عبارت در لباس شعر و ذوق نظم کلام با بهره بود در جواب حمیدی حرفهای گفتنی بسیار داشت و در این زمینه اشعار آبداری بیاد کار میکداشت که لذت مطالعه این معاشقه را برای سایرین چندین برابر بیشتر میکرد.

با اینکه من با حمیدی دوست هستم و او را بهمین علت که شاعری توانا و سخن آفرین است دوست دارم از عتاب و خطابه‌های سخت او نسبت بان دختر جوان که بعدها بکام دیگران شده است بسیار متأثر شدم و در پیش نفس خود حمیدی را در باب بعضی از این «زبان درازبها» ملامت کردم اما چه میتوان کرد حمیدی شاعر است و شاعر هر چه را خوب در قالب نظم ریخت و زیبا از آب در آورد محبوب اهل وجد و حال میشود و همه او را دوست میدارند.

نویسنده سحر آنا تول فرانس در باب شاعر مشهور فرانسوی «بودلر» پس از بیان شرح زندگانی او که سر ایا خلاف عرف و عادت و اخلاق بوده میگوید: «بودلر بهمین علل وجودی مردود است و من در باب او همین عقیده را دارم اما باز چون می بینم که شاعر است او را وجودی آسمانی و ستایش کردنی میدانم».

صیره ما در مجله یادگار همیشه این بوده است که از معاصرین شمیری بچاپ نرسانیم تا هم فوق خود را بر ذوق روزگار که پس از گذشت مدتی از زمان حکم صحیح

خود را در این گونه موارد اعلان هینماید تحمیل نکرده باشیم وهم گرفتار فشار و خواهش شعرای معاصر که شعر خود را نیز چنانکه طبیعی است مانند فرزند خویش عزیز میدارند و در صورت عدم طبع بدشمنی با ما و با کسی که شعر او چاپ شده بر میخیزند نشویم . با اینحال این دفعه از رعایت این اصل سربلایی میکنیم و قطعه ذیل را که میتواند نموداری از ذوق لطیف و طبع قادر گوینده پر شور آن باشد از کتاب اشک معشوق حمیدی عزیز در اینجاققل میکنیم و آن اینست :

مادرم چه گفت ؟

دوش در گردون نظرها بود و گشت اخترانم	دلبری ها کرد از من آسانی دخترانم
آسانی دختران این اختران این دلبرانم	تا سحر خواندند بس افسانه از افسونگرانم
مرغ شب نالید و من بر ناله اش گوهر فشاندم	دور از چشم شما تب داشتم اختر فشاندم
مست گیتی بودم و مست نگار دلبر خود	مست بازپای گردون بودم و بازبگر خود
«ارمغان ری» همی خواندم میان دفتر خود	گوهر غلطان همی کردم تثار گوهر خود
چشم من گوهر همی افشاند بر تنهایی من	دقتر من قصه ها میگفت از شدائی من
کم کم مهتاب رفت و کم کم گاه سحر شد	مهر از خاور نیامد ماه اندر باختر شد
گیتی اندر چشم من از خستگی زیر وزبر شد	تیره شد تاریک شد تاریک شد تاریکتر شد
اشکی اندر دیده بودم عالمی در آب دیدم	خود ندانم آنچه دیدم دیده ام یا خواب دیدم
دیدم اندر تیرگی لذت دستی بر سز من	نرم نرمک بوسه زد لعل لب پر گوهر من
اشک چشمی غلط زد افتاد بر چشم تر من	نال جانگناه بر شد از کنار بستر من
گفت ای پیدادگر از عشق خویشم چند سوزی	من نه شام تیره ام چون شمعیشم چند سوزی؟
کور باذا دیده ام زین گونه بیمارت نینم	تاسحر چون مرغ شب هر شام بیدارت نینم
گوهر والای من زین سان گهر بارت نینم	کودک زیبای من زین گونه بیزارت نینم
خرمنم آتش زدی آتش در این خرمن فکندی	مادر مجنون نیم کاین آتشم بر تن فکندی
خسته کردی جان من از بس که هر شب وای کردی	سیرم از باغ جهان زین بانگ جاققرسای کردی
آخرم چون گوهر مسعود مادر زای کردی	زندگانی تیره و گیتی حصار نای کردی

آتش افتد بر تنی کین گونه میسوزد بر تو
 بردی از افسون دلداری ببرد مادر تو
 چندخواهی خواندن این آهنگ جانقرسای بر من
 تا بکی گیتی چنین داری حصار نای بر من
 تا کی از عشق تو گرید چشم گوهرزای بر من
 چندگوئی وای بر من چندخوانی وای بر من
 درجهان کاری بشیر از عشق لیلای نداری
 گر بپریم من تو بجنونی و پروائی نداری
 چشم تا برهم زدم در عاشقی بالا گرفتی
 راه نالیدن بمن از چشم خون بالا گرفتی
 اشک چشم من یاد زرگی شهلا گرفتی
 همسر بجنون شدی بجنون شدی لایا گرفتی
 فرقا دارند لیلای گو و لیلای بجنون
 کاین هرین بوسد و او چشم خون بالای بجنون
 کم کمک بینم ز رنج عشق جانی خسته نداری
 چشم شادی از گلستان جهان بر بسته نداری
 چهره ای آشفته داری خاطری وارسته داری
 دل بجائی بسته و از عالمی بگسسته داری
 زان همی ترسم کزین پس مرغ خوشخوانی نینم
 یعنی اندر بستر ت جز جسم بی جانی نینم
 تاجوان بودم بعشق لیلی و بجنون گریستم
 داستاها خواندم و برداستاها خون گریستم
 صبح تاشب خواندم و از دیدگان جیجیون گریستم
 برفراز قبرشان چون عاشقی مقتون گریستم
 یخبر از آنکه در پیری رخ بجنون بشویم
 یعنی از مژگان تر چهر تو اندر خون بشویم
 مادر بجنون منم بجنون من یداد کم کن
 اندکی آرم تر شو ناله و فریاد کم کن
 قصه وامق مگو اندیشه فرهاد کم کن
 بانگ فرهادی مزن از عشق شیرین یاد کم کن
 ورنه فردا بر سر خاکم چو بجنون خون بریزی
 خون دل بر مدفنم چون دیده بجنون بریزی
 جیف باشد از کسی کاین کلک گوهرزای دارد
 کز بی شامی سیه چون مرغ شب آوای دارد
 دختری تا دلبارا دلبری ترسای دارد
 کیتی زینده را بر خود حصار نای دارد
 هر که را خواهی رخت را بوسد و بایت بیوسد
 دقتت را بوسد و لعل کهر زایت بیوسد
 هیچ میدانی چه کرد این خامه افسونگر تو
 هیچ میدانی چه میکوید لب پر گوهر تو
 هیچ میدانی چه زهری میچشم از شکر تو
 هیچ میدانی چه با من میکند شعر تر تو

از تو دریش خدا نالم گر این دفتر نبندی

گرچه گوهرزاست کلکت راه بر گوهر نبندی

اشک میفرزید و می افتاد از چشم تر او
گوهر افشان چشم او بر چهره چون آذر او

بوسه میزد بر لبان من لب چون شکر او

چشم من گوهر فشان بردیده بر گوهر او

در کنارم قصه خوان پروانه آسا بال و پر زد

تا بدانکه کز کریبان افق خورشید سر زد

چون سینه تافت یاد از آن بت خونخوار کردم

بوسه ای از دور بر آن لعل شکر بار کردم

قصه دو شینه را با دلبر عیار کردم

اشک آخر را نثار مقدم دلدار کردم

بستم از آن پس بفرمانهای مادر دفتری را

دفتری را بستم و آسوده کردم مادری را

۴. تاریخ تریاک و تریاکی در ایران

تألیف آقای حسین کوهی کرمانی مدیر روزنامه نسیم صبا جلد اول ۳۱۹ صفحه

طهران آبانماه ۱۳۲۴ شمسی

در این کتاب که آقای کوهی آنرا بمناسبت تأسیس انجمن مبارزه باتریاک والکل در طهران گرد آورده اند متضمن مقالات و اشعار و حکایات و نظامات متعددی است در باب ظهور استعمال تریاک در دنیا و ایران و قوانین مربوط بتحدید و قاچاق و کشت و انحصار آن و مضار کشیدن تریاک و استعمال مشتقات آن و اشعار عدیده ای که در مدح و ذم آن گفته شده

اگرچه در این کتاب آن نظم و ترتیبی را که باید در تألیفات از جهت تقدیم و تأخیر مطالب و بستگی منطقی آنها بیکدیگر رعایت شود مرعی نشده و همچنانکه گفتیم در حکم مجموعه ای از مقالات و اشعار مختلفه است لیکن باز چون همه راجع بتریاک است مجموعه آنها میتواند کتابی یکنواخت محسوب شود. با اینکه پاره ای قسمتهای کتاب مزبور جانگداز و تأسف آور است در عوض متضمن قسمتهای شیرینی است که بآن جنبه ادبی داده و از این لحاظ آنرا ممتع کرده است.

هنر درهمه ایامها سبب حرمان بوده

یکی از بزرگان نکایت کرد که در آن روز که با ابن المعتز بیعت کردند ۱ من بنزد محمد بن جریر طبری که صاحب تاریخ است در رقتم ، او گفت خبر چیست ؟ گفتم لشکر با عبدالله بن المعتز بیعت کردند ، گفت وزیر که خواهد بود ؟ گفتم محمد داود جرّاح ، گفت قاضی که خواهد بود ؟ گفتم المثنی احمد بن یعقوب ، ساعتی سرفرو افکند و ببیند بشید پس سر بر آورد و گفت این کار تمام نشود ، گفتم چرا ؟ گفت از بهر آنکه این هر سه تن در استحقاق کاری که بدیشان مفوض شده است در غایت کمالند و روزگار در تراجع است کار مستحق نتواند ساخت و هیچ شایسته را در کار نتوان آورد و اهل روزگار که از این رتبت قاصر باشند بساخته شدن آن تن در ندهند و همچنان بود که آن منصب یک شب بر ایشان نماند تا عاقلان را معلوم شود که هنر درهمه ایامها سبب حرمان بوده و روزگار پیوسته قاصد فاضلان ،

خود هنر در عهد ما عیب است اگر نه این سخن میکند برهان که من شاعر نیم بل ساحرم
(بنقل از کتاب جوامع الحکایات محمد عوفی)